

Ketabton.com

ان

استاد قاسم افغان

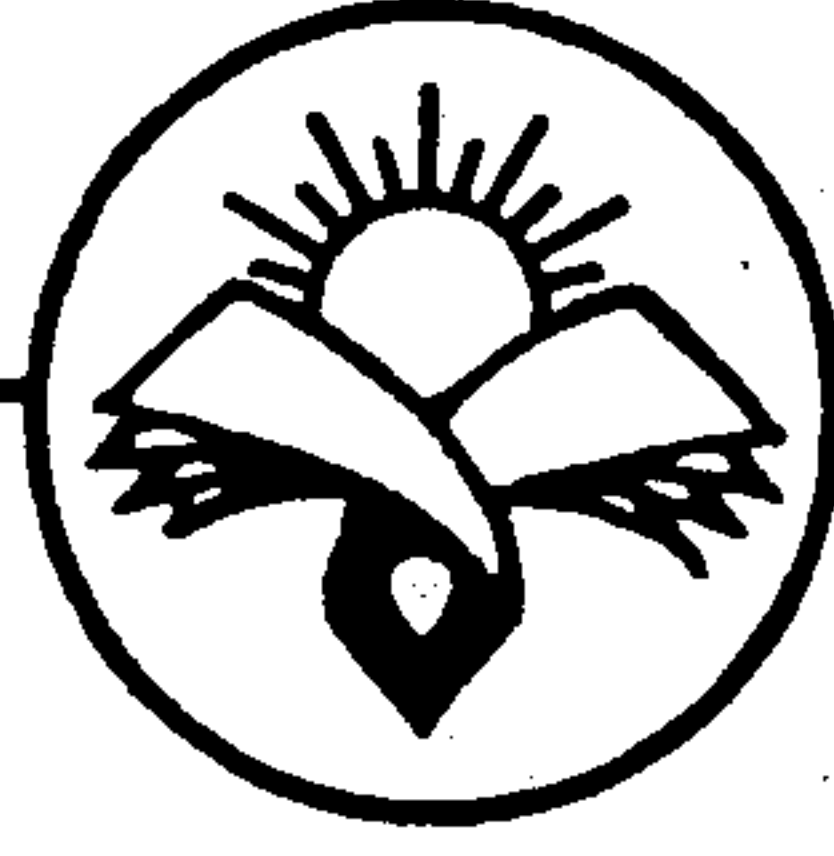


1885
AR

حبیب نوابی



مؤسسه انتشارات الازهر



شناسنامه کتاب

نام کتاب: استاد قاسم (افغان)

نویسنده: غلام حبیب (نوابی)

مہتمم: محمد مسعود (نوابی)

چاپ اول: ۱۳۳۶

چاپ دوم: بهار ۱۳۸۳ خورشیدی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

صفحه آرائی: احمد فرید (اکرامی)

سایز کتاب: ۵،۱۳×۲۱ سانتی متر

نشر و طبع: مؤسسه انتشارات الازھر

پوست بکس ۴۶۳ - قصه خوانی - پشاور

تيلفون: ۰۹۱-۲۵۶۴۴۱۴

E-mail: alazharco@yahoo.com / hotmail.com

جمله حقوق طبع محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایراز امتنان

با سپاس بیکران در امر ضرورت چاپ این اثر و تألیفات دیگر نامطبوع پدر بزرگوارم شاد روان استاد غلام حبیب نوابی از محترم عبدالحق «صمیمی» و کارکنان انتشارات الازهر که ما را یاری رسانیده، همچنان با برخورد های صمیمانه و پشتکار مطبوعاتی خود وجیبه انسانی شانرا در پیوند غنای فرهنگی میهن عزیزمان در غربت از میهن ویران از سالهای متمادی دلیرانه و مسؤلانه پیش میبرند از خدای بزرگ و بی نیاز موفقیت های مزید و سر بلندی به هر يك ایشان تمنا دارم.

محمد مسعود «نوابی»

اسلام آباد ۷ جنوری ۲۰۰۴



استاد قاسم وقتیکه اولین بار ترانه استقلال را سرود

نوشته: گویا اعتمادی

ای رشک جان زهر بیا جای وی بگیر

کاروان شهید رفت از پیش
و آن ما رفته گیر ومی اندیش
از شمار دو چشم يك تن کم
وز حساب خرد هزاران بیش

بلی! وقتی یکی از افراد عادی بشر از بین جهان رخت
بر بندد دو چشم از شماره چشم ها کاسته میشود ولی
هرگاد هنرمند عالی مقامی چون استاد قاسم که بیش از نیم
قرن به هنر و موسیقی ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در
حقیقت مثل این است که هزاران وجودگرا می و هنرمند از
میان ما رفته باشد. يك سال گذشت که آن بلبل هزار دستان
خاموش شد و امروز رادیو کابل و هنر مندان کشور محفلی
بنام او منعقد می سازند و از وی یاد میکنند و روح او را
شاد می نمایند چون بعلت مریضی مقاله مفصلی نتوانستم
بنویسم باین قطعه شاعر معروف خراسان و خاوران (انوری

ابیوردی) که در رثاء (کمال الزمان) مفعنی معروف در بار
سنجر سلجوقی گفته بود اختصار می نمایم"

هرگز گمان مبر که کمال الزمان بمرد

کو روح محض بود بجسم فنا پذیر

میدان که ساکنان فلک سیر گشته اند

از مطربی زهره برین چرخ گنده پیر

خواهش کنان به نزد کمال الزمان شدند

کو بود در زمانه درین علم بی نظیر

گفتند زهره را ز فلک دور کرده ایم

ای رشک جان زهره بیا جای وی بگیر

تقریظ

پیری از خرابات

خرابات جای که جان خفته است
 چه جایی که دروی جهان خفته است
 در آنجا که ساز است و شور و نوا
 جهانی که صد آسمان خفته است

عزیر خواننده: به بهانه چاپ دوم کتاب استاد قاسم
 افغان نوشته، مرحوم استاد غلام حبیب نوابی یاد کوچه
 خرابات و استاد مرحوم قاسم افغان را تازه می‌کنم و چنین
 می‌آغازم.

سخن از خرابات کابل مهد پرورش بزرگترین هنر مندان
 عرصه ساز و آواز است. درین گذر بزرگترین هنر مندان
 عرصه ساز و آواز زاده شده و به رشد رسیده اند طرب
 آفریده اند سرود گری نموده اند و با سرود و آواز بزرگ شده
 اند. افتخار آورده اند بعضاً حقارت ها و سر خورده گی ها
 را با جان و دل پذیرفته اند. از جمله یکی از هنرمندان

مشهور این کوی و گذر شخصیت بزرگ هنری همانا مرحوم استاد قاسم اولین موسیقی نوازیکه برای نخستین بار سرود استقلال را خواند می باشد. بزرگی و والای مرتبه استاد قاسم در موسیقی آنگونه چشمگیر است که آفتاب در آسمان ، و چنان مستغنی شکوهمند است که بر اوج ها سر می ساید و دست نیافتنی می نماید.

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو در سال ۱۲۶۲ خورشیدی در گذر خرابات کابل در آن روزگاریکه خرابات در خاطره ها جان نگرفته بود و نام نشانی نداشت چشم بدنیا کشوده است.

استاد قاسم افغان بعد از سن ۱۵ سالگی نزد پدرش استاد ستار جو که در دربار امیر عبدالرحمن سمت مطربی داشت اساسات نخستین موسیقی آموخته بعداً در شاگردی استاد قربانعلی پدر استاد نتو قرار گرفته و آموزش و آگاهی های بیشتر خود را نزد استاد پیارا خان که از هند به کابل آمده کمال بخشیده است و چنانکه خود بارها به شاگردی خود اشاره می کند.

نالہ از نی گریہ از ابر بہار آموختیم

ما زہر صاحبدلی یک شمه کار آموختیم

محترم عزیز آسوده نویسنده آگاه در کتاب سیمای معاصران که در

سال ۱۳۶۱ ه ش در کابل انتشار یافته در ارتباط به استاد قاسم می

نویسد:

«باری در آن روزها امیر عبدالرحمن خان به مطرب در بار امر کرد که غزلی از حضرت حافظ (رح) را به نوا در آورند. البته در آن روزگار هنوز غزلی خوانی مرسوم نبود و اگر هم بود به شیوه امروزی رواجی نداشت باید امر تعمیل می شد چشم‌ها سوی یکدیگر بر گشتند نفس‌ها در سینه‌ها زندانی ماندند و چهره‌ها با عرق نارسائی و رعب مرطوب شدند زبانها از حرکت باز ایستاده بود استاد قاسم که در آن زمان بیشتر از ۱۳ سال نداشت و همیشه با دسته پدر همراه بود از میان مطربان بر خاسته گفت من این غزل راگ را می خوانم امیر با تحکم پرسید پدرت یاد ندارد تو چطور یاد داری؟ قاسم کوچک که دیوان حضرت حافظ را خوانده بود يك غزل حافظ را با ساز و سرود خواند و تحسین همه بر انگیخت ...»

استاد قاسم بعد از پدر نزد امیر عبدالرحمن خان بار یافت بعداً در زمان امیر حبیب الله خان خواننده دربار شد در زمان امان الله استاد قاسم را به صفت استاد موسیقی وطن و استاد موسیقی منحصر به دربار بود، امیر حبیب الله کلکانی استاد را مورد نوازش قرار داد وی در زمان نادرشاه نیز خواننده دربار بود و در دربار ظاهر شاه نیز به صفت استاد موسیقی و خواننده دربار شناخته شد.

در مجموع استاد قاسم مرحوم مدت چهل و هشت سال از عمر پر بار خود را در دربار سلاطین افغانستان به رامشگری گذرانده است.

استاد علاوه بر اینکه در هنر موسیقی ابداعات و ابتکاراتی دارد در حاضر جوابی و بداهه گویی داستان ها دارد که ذکر هر کدام آن سخن را به درازا می کشد. قابل یاد آورiest نزد این استاد گرامی تعدادی بعد از اینکه از مهارت و توانائی او وقوف یافتند در حلقه شاگردی او در آمده و به اصطلاح نزدش «گر» و یا شکر گذاشته اند. و از کسانی که از جمله شاگردان و آواز خوانان بودند میتوان از استاد نتو، استاد نبی گل، استاد رحیم گل، استاد رحیم بخش، میرزا نظر و دیگران نام برد.

من سخنان خود را در این جا بسنده کرده برای ادامه سایر آگاهی ها در مورد مرحوم استاد قاسم به کتابی که بنام «استاد قاسم افغان» هم اکنون بدست دارید و توسط شاعر و نویسنده و دانشمند گرامی مرحوم استاد غلام حبیب نوابی نوشته شده فرا می خوانم و انتشار دوباره این کتاب را که به همت فرزندان برومند او محترمان مسعود «نوابی» شاعر و نویسنده پرتلاش و محترم ناصر «نوابی» صورت پذیرفته در جو فرهنگی کنونی وطن ما که بعضاً نسل جوان ما از شناسایی بزرگترین هنر مندان عرصه شعر و ادب و آواز چون استاد قاری عبدالله، استاد بیتاب، استاد خلیل الله خلیلی، استاد نوید، صوفی عشقری، استاد سرآهنگ، استاد هاشم و استاد رحیم بخش آگاهی ندارند سخت ستایش انگیز می دانم برای فرزندان استاد

مرحوم غلام حبیب نوابی محترم مسعود «نوابی» و محمد ناصر «نوابی» از بارگاه خداوند قلم روز های درخشانتری آرزومندم و در چاپ سایر آثار قبله گاه دانشمند شان توفیق مزید می خواهم.

با احترام

محمد اسحق «ثنا»
ماه قوس ۱۳۸۲ خورشیدی
مطابق دسمبر ۲۰۰۳
اسلام آباد پاکستان

مقدمه

پا به خاکم زن که مژگان غبارم باز شود
گر تو بیدارم نسازی تا ابد خوابیده ام

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو در سال ۱۱۶۲ شمسی پا به غرصهء وجود گذاشت استاد بعد از سن پانزده سالگی موسیقی را نزد پدر خود آموخته و بعد از آن نزد استادان دیگر داخلی و خارجی به تعلیم موسیقی پرداخت برای دفعهء اول به سن بیست سالگی بدربار امیر عبدالرحمن خان شامل وظیفه شد در سن بیست و یک سالگی بحضور سردار نصر الله خان نائب السطنت مقرر گردید در بیست و پنج سالگی که شهرت استاد موسیقی زیاد شده رفت بدربار امیر حبیب الله خان شهید بحیث بهترین خواننده موقع یافت درین وقت بود که استاد باثر تشویق و قدردانی های پی در پی امیر موصوف بفکر ایجاد طرز های جدید افتاده و از خود طرز ها و آهنگ های جدید ساخت که نه تنها در آن وقت بلکه تا امروز مورد پسند همگان بوده، اکثر خوانندگان وطن از همان طرز ها و آهنگ های استاد پیروی میکند بعد از زمان سلطنت امیر

حبیب الله خان شهید بحضور امیر امان الله خان به صفت استاد موسیقی وطن و خواننده، منحصر بدربار عز تقرر حاصل نمود و در همین عصر بود که بگرفتن نشانهای طلا و الماس بنام نشان «مسرت» و «یادگار» استقلال وطن افتخار حاصل نمود پس از آنکه نادرشاه به تخت نشست استاد مرحوم را مورد نوازش و لطف شاهانه، خود قرار داده و به صفت استاد موسیقی و خواننده، دربار خود سرافراز فرمودند بعد از سلطنت نادر شاه استاد مرحوم بدربار محمد ظاهر شاه مثل دربار سلاطین گذشته به صفت استاد موسیقی و بهترین خواننده شناخته شد و تا آخرین روز حیات خود معاش میبرد.

استاد مرحوم در سال ۱۳۳۲ موقعیکه ریاست کابل رادیو سالگره هفتاد و نهمین سال استاد را برپا کرده بود از حضور ظاهر شاه به اخذ نشان طلایی «خدمت» مفتخر گردید.

بروز (۲۲) سنبله ۱۳۳۵ استاد قاسم افغان فوت نمود و روز بیست و سوم سنبله ساعت پنج عصر استاد مرحوم بخاک سپرده شد. در موقع تشییع جنازه، استاد مرحوم شاغلی علی محمد خان معاون اول صدارت عظمی و اکثر وزراء، شاغلی رئیس مستقل مطبوعات و شاغلی کابل شاروال و اکثر نویسندگان و معاریف و معززین شهر و صدها نفر از علاقمندان استاد مرحوم حاضر بودند سوانح استاد از طرف ریاست کابل رادیو توسط شاغلی گویای اعتمادی قرائت گردید سپس شاغلی رشتیا رئیس مستقل

مطبوعات در اطراف شخصیت استاد مرحوم در عالم موسیقی وطن سخنرانی نمود، ریاست کابل رادیو پروگرام، مخصوصی گرفته بود که در آن سوانح استاد مرحوم و دیگر مضامین راجع به استاد و ریکارد های استاد برودکاست گردید روز اول فاتحه گیری از طرف ریاست کابل رادیو بود، برای ادای فاتحه بر علاوه هزاران نفر از دوستان و علاقمندان استاد مرحوم سردار شاه محمود خان، شاغلی سردار محمد نعیم معاون دوم صدارت اعظمی، شاغلی علی محمد معاون اول صدارت اعظمی همه وزرای محترم، و همه اراکین و نمایندگان مطبوعات، کابل شاروال و تمام نمایندگان شهر رئیس محترم شورا و جمیع نمایندگان محترمی که به کابل تشریف داشتند آمده بودند برای مصارف جنازه استاد مرحوم از طرف محمد ظاهر شاه و ریاست مستقل مطبوعات و شاروالی کابل پول فرستاده شد.

همچنین از طرف شاغلی سردار محمد داود صدر اعظم تسلی نامه بعنوان یعقوب قاسمی فرزند ارشد استاد مرحوم با يك مبلغ لازمه برای خیرات استاد مرحوم فرستاده شده بود اینست نقل تسلیت نامه شاغلی سردار محمد داود صدر اعظم:

«شاغلی یعقوب قاسمی!

از فوت پدر مرحوم شما متأثر شدم و افسوس می کنم
نظر بکثرت گرفتاری بفاتحه رسیده نتوانستم.

استاد مرحوم در تحول موزیک وطن رول مهمی بازی

کرده و یقین دارم ، تاریخ موزیک مملکت ایشان را فراموش نخواهد کرد ، خداوند پدر مرحوم شما را غریق رحمت خود گردانند ، بشما و دیگر بازماندگان شان صبر جمیل نصیب کند».

مجله پشتوه ژغ : سال شانزده در شماره ۱۳ خود نسبت فوت استاد مرحوم چنین نوشته بود:

ضیاع المناک در عالم موسیقی

بکمال تاثر اطلاع گرفته ایم که استاد قاسم افغان خواننده، معروف و محبوب وطن در اثر مریضی طولانی داعی اجل را لبیک گفته روان وی آهنگ عالم بالا نمود. استاد مرحوم از صبح جوانی تا شام پیری بعالم موسیقی خدمات فراموش ناشدنی نمود آن مرحوم یگانه موسیقی دانی بود که در هر مجلس و هر بزم جای و مقامیداشت حاضر جوابی و مجلس آرائی و نکته سنجی وی قابل وصف است.

پشتون ژغ تاثرات عمیق خود را نسبت باین ضایعه، الیم اظهار کرده برای آن مرحوم مغفرت خواسته و ببازماندگان آن مرحوم صبر و اجر جمیل می خواهد.

ح نوابی

نظریات شعرا و نویسندگان در مورد

استاد محمد قاسم افغان

از استاد خال محمد «خسته»

استاد قاسم

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو، در ۱۳۰۲ ق -
ه در خرابات کابل تولد یافته. پدرش از موسیقی دانان
بلند کشمیر است که در عصر ضیاء الملة والدین عبدالرحمن
خان کابل آمد و بدر بار پادشاهی مقام گرفت و تازیست
موقع بدست داشت.

استاد قاسم اولاً موسیقی را از پدر آموخت و بعد از
اساتذده بزرگ افغانی و هندی تحصیل نموده در فن خود را
بدرجه کمال رسانید.

تا پدرش حیات بود بدریار سردار نصرالله خان نائب
السلطنه پسر عبدالرحمن خان می بود بعد از وفات پدر

بدریار شاهی سراج المة والدين امير حبيب الله خان قائم مقام پدر گردید چل و هشت سال بدریار پادشاهان افغانی خدمت موسیقی را انجام داد و بالاخره بروزگار ظاهر شاه سالگره هفتادمین سال دوره حیاتش را در سال ۱۲۷۳ ق - ه رسماً ریاست مستقل مطبوعات گرفت و مجلسی در استیش رادیو کابل ترتیب داده فرمان و نشان خدمت از طرف دولت برایش اعطا گردید.

بعد تکلیف خدمت موسیقی از او ساقط شناخته شد تا آخر عمر معاش مستمری می برد و در منزل خویش جادهء حیات می پیمود در شب مجلس سالگرهء خود با ضعف پیری و ناتوانی يك چاشنی خواند و این بیت.

نرگس از تربت من روید و خویان گویند
خاک گردیده و چشمش نگرانست هنوز

بتکرار ایراد می نمود و نیز این بیت:

شمع سان شکر که از دولت بیداری بخت
خدمت بزم ترا تادم مردن کردم

بمناسبت زمان و مکان از زبان او تکرار می شد.
استاد اشعار را صحیح می خواند، با حضرت بیدل (رح) و حضرت حافظ (رح) ارادتی خاص داشت مقامات

موسیقی را با شعار این دو بزرگوار نشاط بخش میگردانید و ابیات که ردیف میسازد مناسب زمان و مکان می باشد که آنرا باصطلاح (موقع دانی میگویند) از ینجاست که ابیاتیکه او در موقع می خواند بحافظهء سامیعین با ذوق می ماند.

اشعار چندان از یادداشت که بامتحان تا چهل روز بلکه دو ماه غیر مکرر خوانده از جملهء موقع دانی های است که گفت:

در قندهار باشاه مخلوع بزیارت خرقه مبارک مشرف شدم چون خرقهء مبارک از درج نقره بر آورده شد عجب کیفیتی بود که حاضرین همه محو مبهوت بودند. شاه گریبان مبارک را زیارت میکرد و دیگران از هر موضع که دست می آمد زیارت می کردند از حسن اتفاق دامن راست مبارک بدستم آمد حینیکه می بوسیدم و بر دیده می مالیدم بخاطرم این رسید بیت:

گردی شوم و گوشه دامن تو گیرم
گر بخت بفریاد رسد داد من این است

به آوازی خواندم که خود شنیدم و بس.
استاد در شجرهء موسیقی هند شاخه بوجود آورد که امروز بنام طرز قاسم افغان (در موسیقی نوازان افغانی) شهرت دارد و همین اقتدار اوست در موسیقی که از شاهان

عصر خطاب استادی یافته فرامین و نشانها گرفته است.
 با فقرا و مجاذیب ارادت داشت مخصوصاً مولوی
 صاحب زرداد (که در کابل مردی فقی و تارك الدنيا بوده
 قبرش در جوار مقبره تیمورشاه پسر احمد شاه ابدالی است)
 ارادت خاص داشته استاد طبع غیور و همت عالی را
 صاحب بود سراج الملة والدین او را گفته بود که در محفل ما
 جز اشعار بیدل نخوانی باز هم روزی در موقع خوانده بود
 بیت:

دیده از دورم و دانسته تغافل کردی
 خوب کردی که ترا خوب تماشا کردم

کس که گفته بود این چه معنی دارد؟ استاد گفت: پادشاه
 سلامت معنی بیت واضحست شاه گفته من نمی فهمم استاد
 گفت بلی شاه سلامت همه بحضور تواضع دارند باید از
 کیفیت تغافل مطلع نباشند شاه گفت نگفته بودم بجز
 اشعار بیدل نخوانی استاد گفت در ضمن این همه ابیات که
 برای شاه خواندم این يك بیت برای خود خواندم: از ممالك
 شرق و غرب هر موسیقی دانی وارد افغانستان شده است
 غیر از استاد کسی حریف محفل او نبوده.

استاد را سه پسر است، یعقوب قاسمی، یوسف قاسمی،
 آصف قاسمی که هر يك در فن موسیقی مهارتی بهمرسانده
 اند.

ملك الشعرا استاد بیتاب در محفل سالگره استاد
 قاسم ابیات ذیل را انشاء نموده اند:

سخت شور انگیز و شیرین نغمه های قاسمست
 گوش ها اکثر نمک خوار نوای قاسمست
 اکثر از خوانندگان مانده است پیش او شکر
 او ستادیها مسلم از برای قاسمست
 بیت آوردن بحسب اقتضای هر مقام
 خاصه، طبع سخندان رسای قاسمست
 بافقیران دارد اخلاص و اردت بیشمار
 این همه نیک اعتقادی از صفای قاسمست
 آن نشان حسن خدمت کز برایش شد عطا
 مرهمی بر سینهء درد آشنای قاسمست
 ساکن کوی خرابیاتست این استاد فن
 صحبت پیر مغان عشرت فزای قاسمست
 کرد ریکات دگر قایم پی ساز و نوا
 لذت بی سابقه در طرز های قاسمست
 سوزناک و درد خیز و رقت آور پر اثر
 آریائی نغمه آری های قاسمست
 در خرابیات اینکه نیکو مسجدی آباد کرد
 باقیات الصالحاتی از برای قاسمست

رادیو کابل که نیکو محفلی کرده است ساز
 لائق و با ارزش ، ابریشم بهای قاسمست
 خامهء بیتاب پایان نشاط افزود گفت
 این نوازش ها بسی نیکو برای قاسمست

این مرد هنرمند بتاريخ ۲۲ سنبله ۱۳۳۵ شمسی هجری
 در میان عصر و مغرب ودیعت حیات بموء کلان قضا و قدر
 سپرد در روز شنبه ۲۳ سنبله ساعت شش عصر در شهداء
 الصالحین بخاک سپرده شد هنگام دفنش که از حاضرین
 بودم بالبداهته مصرعی بخاطر رسید:

(دهد حق با استاد قاسم بهشت)
 یکتای زمانه قاسم نیکو سرشت
 بگذشت ز دنیا و بسال قمری
 حق داد بگو (به قاسم استاد بهشت)
 ۱۳۷۶ قمری به قطعه در آوردم

نوشته: محمد اسلم اخگر

چرا به استاد قاسم مرحوم علاقه مند بودیم

و چرا از مرگ او متأثریم؟

يك سال پیش جسد بیروح موسیقی نواز محبوب خود استاد قاسم افغان را بخاک سپرده بالای تربت او سوگواری نمودیم و اینک با وجود مرور يك سال تأثرات ما از بین نرفته در هیچ حلقه و محفلی نیست که از وی یاد و بودی بعمل نیامده، دست تأسف بهم سائیده و (خدایش بیامرزد) گفته نشود این همه تأثرات برای چیست؟

برای اینکه استاد مرحوم از عمر گران بهای خود تقریباً پنجاه سال آنرا در راه نشاط و سرور ما مردم وقف نمود. بیدار خوابی ها کشید، رنجها برد، زحمات را متحمل شد تا موافق بمیل و مرام ما از اقوال فیلسوفانه، اساتید و بزرگان علم و ادب با آواز تربیم و روح نواز خود وصف الحال شعر بخواند و با کلك های توانا پرده های هینجان انگیز ساز را به شور در آورد و باین وسیله ما را شاد و مستفید گرداند اگر در جبین ما آثار الم و کدورت مشاهده میکرد شعری میخواند که تمام آن آلام روحی را یکدم از

بین میبرد، بما خطاب کرده میگفت:

(نمود کار جهان نقش کاسهء بنک است
لبی بخنده کشائید و جام جهم شمرد)

اگر از ما آزاری بدیگران میدید و یا می شنید این شعر
را میخواند:

گر مرهم دلی نشوی نیستر مباح

واگر غرور و تکبری از ما بظهور میرسید جسورانه بما
اخطار میداد:

(سامان بندگی بخدائی نمی رسد
ای بنده خاک شو که بلند است آسمان)

هنگامیکه نزاکت موقع ایجاب میکرد اولاد این خاک را
بواجبات شان ملتفت ساخته میگفت:

(عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد
که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند)

و الحاصل ساز و شعر خواندن بموقع او کیفی و صحبت
های دل آویز او مانند شعر منشور کیف دیگری داشت که

روزها، و ماها، ما را به سر و سرور نگهداشته و اینک بعد از مرگ وی نیز قصه های او نقل مجالس است. گویا استاد باین عشق داشت در هر محفلی که باشد اهل آن محفل را شاد و مسرور نگه دارد روزی بالای مزار او رفته دیدم پیر مرد دانشمند و قامت خمیده، نشسته اشک میریزد و دعا میخواند سلام مرا عليك و این بیت را بخواند.

بسکه خوبان اندرین ویرانه ها گم گشته اند
میچکد از دیده اشک و خاک را بو میکند

به سوگواری او اشتراك نموده از استاد قصه کردیم و بروح او تحیات فرستادیم چندین جوانان با ذوق را سراغ دارم که در تلاش و صدد آن اند نکته پردازی های ادبی استاد مرحوم را تا جائیکه خود شنیده و یا دیگران بحافظه دارند جمع کرده با صورت يك مجموعه گران بها بنام شهکاری های استاد تدوین و کتابخانه، خود را به آن زینت بخشیده برای اسلاف بیادگار بگذارند.

استاد مرحوم به علاوه علمکیه در فن موسیقی داشت و خط فاصلی را بین موسیقی ما و موسیقی همسایگان کشید و مکتب نوی را از خود بنا نمود شخص خدا دوست و با ایمانی بوده از دعای مردان دل آگاه فیض کافی گرفته بود. روزی بمن تصادف کرده گفت:

خبر داری که عزم کعبه الله را دارم. گفتم مبارك است

گفت عجب بیتی یافته ام که فقط در شب وداع دوستان
براديو آنرا ميخوانم و اين بيت است:

مبارك باد خاصان حرم را
که عزم کعبه دارد بت پرستی

اما حيف که مرض بيرحم باو مجال رفتن را نداد و
بالاخر استاد اين آرزوی پاک را با خود بخاک برد . در شبی
که راديو کابل سالگرده هفتادمين استاد را جشن گرفت و
استاد دردم اخير آن محفل بزحمت چند بيت پر کیفی را با
آواز گیرنده و لرزان خود بگوش شنوندگان راديو کابل
رساند و با کف زدنه‌های ممتد حضار بدرقه گردید شنیدم که
در تمام حلقه های فامیلی ازینکه دیگر آواز روح بخش
استاد محبوب خود را نخواهند شنید زن و مرد از دیده
اشک میریختند و تأسف میکردند قصه های استاد بسیار
است و باین مختصری نمی گنجد.

(فسانه نیست مفصل حکایتیست دراز) بهر صورت
مرگ حق است و همه همین راه را در پیش داریم (آنکه
پاینده و باقیست خدا است) اما خوشا بحال کسانی که
خاطره نیک از خود بیادگار باقی میگذارند. از فرقت ابدی
استاد گرامی يك سال گذشت و خاطره نیک او (خدمت در
راه سرور و نشاط) جاودان خواهد بود ما بروح او دعا و
تحيات فرستاده از خداوند (ج) بخشاینده مهربان برایش
طلب آمرزش میکنیم.

نوشتهء استاد سعد الدین «بها»

مختصر شرح حال استاد قاسم مرحوم

تاریخ با همه شمول و امتداد خود زادهء جنبش ها و کارنامه های بشر است، تاریخ دفتر ثبت اسامی آن شخصیت های برجسته ایست که در خلال زندگانی خویش رول های مهم انتهایی را در دایرهء آرت و صنعت و سایر مشاغل و مکلفات خود بازی، و نامنامی خود را به خط درشت در دامن اوراق حوادث به یادگار سپرده اند.

عالم کون از بدو موجودیت کتلهء بشر تا امروز ملیاردها نفوس را در آغوش پرورش خود استقبال کرده، و هزارها میلیون را در بطن خاک تیره سپرده است، و چندین ملیارد دیگر بمشابه سایر موجودات چیه در بحبوحهء این سیارهء مکور مانند اجرام متحرک در جنبش و حرکت هستند، ولی همه در قطار ناموران نامی جهان قابل ذکر تاریخ نبوده و بن افتخار سرمدی را جایز شده نمیتوانند، چنانچه شاعری میگوید:

به محض کوه کندن همسر فرهاد نتوان شد
 زار باب هنر از صد یکی مشهور میگردد
 هر صاحب آرت و هنر در قلب تاریخ جا گرفته نمیتواند
 بل کسانی در پرتو این تجلیگاه عرض تظاهر کرده میتوانند

که در ساحهء حیات پر فتور خویش رول های بس خطیر و بارزی را بازی کرده و ابراز موجودیت و برازندگی نموده باشند.

استاد قاسم از آن نیرومندان صحنهء هنر مندی بود که در تاریخچهء نهضت موسیقی کشور چنان جنبش ها و تحولات ابتکاری را موجد شده است که خاطرات تاریخی این سرزمین حق استادی این موسیقی دان معروف وطن را فراموش نخواهد کرد.

استاد قاسم نه تنها یکعالم موسیقی بوده و محیط آمیزش و اختلاط او محدود و محصور بر ارباب این فن بود بلکه ذوق و میل استاد بطرف علم و ادب هم به حدی بود که قسمت اعظم اوقات او بالخاصه در مجالس بیدل خوانی با ادبا و فضیای وطن سپری و شب ها را به مشاعره و تفسیر بیدل پایان میرساند.

استاد قاسم به میرزا عبدالقادر بیدل (رح) شاعر و عارف نامور شرق و اشعار سحر آفرین او عقیده و میل مفرطی داشته و غالباً هنگام نواختن موسیقی سامعه و روح سامعین خویش را به اشعار آن شاعر شهیر نوازش می نمود.

استاد موسیقی دان جامعی بوده و در تمام شقوق موسیقی حق استادی را داشته و جنبه های فنی و احساسی موسیقی را حین سرودن مراعات میکرد، در سرودن راگ ، تهمری ، راگنی ، خیال غزل و ترانه حتی طرز های ملی ،

روستائی و پشتو علی السویه گوی سبقت را اساتذهء معاصر برده بود در خواندن راگ ها و انواع طرز های مخصوصهء هندی در بسی کانفرانس های موسیقی هند در سلسله اساتذهء بصفه يك استاد موسیقی استقبال میشد. در تاثیر صدا و لهجهء خوش آیند استاد حکایات و روایات عجیبی شنیده شده میگویند هنگامیکه استاد به خواندن آغاز و آواز او روح میگرفت نه تنها روح خود استاد بلکه ارواح تمام سامعین بحدی تحت تاثیر و جذبات موسیقی و صوت جذاب استاد واقع میشد که پیر و برنا و بلکه اطفال خورد هم به اندازهء مجذوب آواز او میشدند که سر را از پا نشناخته و با لتمام وضع و حال غیر طبیعی را به خود میگرفتند.

بسی استادان موسیقی هند که در جشن ها و غیره مواقع به افغانستان آمده و با استاد مسابقه موسیقی کرده اند یادگار ها و خاطرات خوبی از طرز خواندن استاد و معیار استادی او با خود برده اند.

میگویند پیش از چهل یا پنجاه سیال موسیقی افغانستان به طرز معمول امروز نبوده و بلکه من حیث العموم دو طرز خواندن که یکی ایرانی باشد و دیگر به شیوهء خاص هندی قدیم در پایتخت کشور معمول و متداول بود، گرچه استاد قاسم مرحوم به طرز خواندن هندی مایل و بدو شاگرد پدر مرحوم خود استاد ستارجو و استاد قربان علی مرحوم در کابل و پس از آن یکی از تلامذه لایق

استاد پیارا خان هندی در هند بوده و استاد همین طرزها را در خواندن خود تعقیب میکرد اما همینکه در فن خود به حد کمال رسیده و شعله ملیت در کانون سینه استاد مشتعل شد، حس افغانیت او را واداشت به موسیقی معمول «که یکدسته اشخاص بدون کدام استاد تاریخی آنرا موسیقی هندی گمان میکنند» دست تصرف دراز و موسیقی افغانی را از هند جدا و شکل و هیئت عمومی آنرا تغییر داده طرزهای جدید و تازه ای بنام طرز قاسمی و افغانی در داخل دایره فن موسیقی کشف و بهمین ترتیب موسیقی کلاسیکی افغانی را رنگ و شکل قانونی و فنی بخشود که تا امروز همان طرز معمول بوده و تمام ارباب موسیقی کشور از آن پیروی کرده و هنگام نواختن طرز قمری و غزلخوانی بهر شکل و قیافه و هر تغیر و تحویلیکه نغمه سرائی می کنند (ولو بهر رنگ و روغنیکه بخوانند) از طرز و روش استاد تقلید و کاپی کرده و نمیتوانند من حیث العموم از آن چوکات خارج شوند، یعنی استاد قاسم مرحوم توانست که اثرات خارجی را از وطن معدوم و استقلال موسیقی افغانی را تامین نماید.

در دوره نهضت موسیقی وطن استاد قاسم مرحوم توانست که در حدود دو صد نفر خواننده و سراینده شوقی و مسلکی طور مستقیم و غیر مستقیم تربیه و بموسیقی عصری آشنا نماید، و بهمین استناد است که میگویند تاریخچه نهضت موسیقی کلاسیکی در کشور ما با داخل

شدن استاد قاسم درین صحنه توأم است. علاوه بر مزایا و محاسنیکه در فن و شغل مسلکی خود داشت استاد قاسم شخص فقیر و فقیر دوستی هم بوده با فقرا و سالکین حقیقی با يك عقیده، راسخ و صمیمی روابط روحی و معنوی داشته با اعتقاد سلیمی از فیض و برکات آنها نیز مستفید و مستفیض میشد. چنانچه میگویند «تاثیر روحی و احساسی که در صدا و لهجه استاد قاسم بود از فیض دعای همین فقرا و صاحبان حال است.»

استاد قاسم مرحوم شخص با مسلك و عزم و ثباتی هم بوده بالخاصه در راه دوستی و رفاقت آنقدر پابند و صمیمی بود که بسایقه، طبع کریم خویش حتی از ایثار سرو و مال خود هم در راه دوستی و رفاقت مضایقه نداشت چندین مرتبه برای نجات چندین دوست و رفیق خود را مواجهه به خطر نموده و دوست خود را نجات داده است، در وصف کرامت طبع و همت بلند او میگویند بعد از جنگ عمومی اول واضمحلال سلطنت عثمانی، سفارت انگیس جشنی به یاد و بود آن روز گرفته و استاد را برای خواندن بسفارت دعوت داده بود، استاد دعوت شانرا رد کرده گفت: «چون من مرید حضرت غوث هستم به هیچ صورت قبول کرده نمیتوانم که آرامگاه پیشوای من بدست غیر دین بیفتد و من در جشن دشمن اسلام شامل شوم. بلی این جشن جشن شکست اسلام و کامیابی کفر است لذا قطعاً نخواهم رفت.

همچنان از زرنگی و موقع شناسی او میگویند پس از جنگ استقلال افغانستان وقتیکه دابس بکابل آمده راجع به شناسائی استقلال افغانستان با حکومت وقت مذاکره داشت و هنوز معاهده امضا نشده بود، در یکی از دعوت های رسمی دابس از استاد سوال کرد که به کدام يك از آلات موسیقی بیشتر مهارت دارید؟ استاد گفت همه! دابس گفت آیا به پیانو هم؟ استاد گفت آری.

باز دابس پرسید که آیا از طرز موسیقی خاص افغانی که خود شما ترتیب کرده بمن هم یاد داده میتوانید؟ استاد گفت بلی اما بشرطیکه هر نغمه را که من بيك سمت پرده پیانو شروع کنم شما طرف دیگر آنرا عیناً بنوازید دابس قبول کرد و استاد ترانه استقلال را شروع نمود صدای ترانه استقلال افغانستان در فضای قصر طنین انداز گردید و استاد بصدای رسا بخواندن آغاز نمود: مکتب ماست جای استقلال.....

درین حال آواز کف زدن های مدعوین بشدت بلند شد و دابس ازینکه خودش بدست خود ترانه استقلال را نواخته به نزاکت مسئله ملتفت شده ولی نتوانست از ادامه آن خود داری نماید.

دفتر سوانح استاد نظیر همچو واقعات دارد، اگر تمام آنرایگان یگان شرح و و بمعرض اشاعه بگذاریم شرح حال مختصر او به کتاب مفصلی تبدیل خواهد شد لذا مناسب تر است بهمین قدر اکتفا کرده و گفتار خود را بدعای نيك در حق آن استاد بزرگ خاتمه بخشیم.

از: «پروانه پروان»

استاد قاسم

بیاد شبیکه نوازنده شهیر وطن استاد قاسم افغان نظر
به علالت مزاج از خواندن براديو کابل معذرت خواست و با
شنونده شان وداع نمود.

هزاران همچو بلبل در بهاری میشود پیدا
نوا سنجی چو او در روزگاری میشود پیدا
دوشینه که شب آدینه و نیمهء جدی بود در پردهء ساز
آن استاد نوازنده سوزی نهفته بودند که ناخن بدل میزد و
زخمه بر جگر فرو میبرد.
نوای او چون مرغان هوا سر رمیدن داشت و بگفتهء
سخنور نازک خیال صفاهانی (۱) بر آن بود که دام پری
شکار (۲) گلبانگ (۳) آسمانیش را از فضا باز چیند و

(۱) مراد از محمد علی صایب است و هم صفاهانی نام نوائی باشد از موسیقی.

(۲) اشارت است به بیت معروف صایب

از پرده نغمه مطرب دستان سرا کشید

دام پری شکار بروی هوا کشید

(۳) نام نوائی باشد

تنهائی گزینند و دیگر آن شوریده شیرین کار شور انگیز
خرابات نشین، گوشه گیر خانقا شود از نوا بناله گراید و
در پردهء شام پیری خورشید آسا آهنگ نهفتن کند.

این داستان سرای خارا شکن (۱) نصف يك قرن یعنی
تام پنجاه سال در فضای احساسات و عواطف فرزندان
افغان بال میزد و شور میانگيخت جذبهء تولید میگرد و
حال می آورد می خندانید و میگریانید.

تر دستی های بلعجب استاد شعر را با موسیقی در هم
آمیخته و ادب را در طرب نهفته بود پنجه های فسونگار
او بر رگهای فسردهء ساز جان می بخشید و نوای غمزه (۲)
او بر دل مرده تأثیر مسیحائی داشت.

تا صدایش فسون اثر میگشت
از عدم عمر رفته بزمی گشت (۳)
در هر مقام که آهنگی از پردهء سازش بر میداشت
شعری از سخن پرداز دقیقه سنج موشکاف مرزا عبدالقدر
بیدل (رح) از آن بدرقه مینمود و صغیر سرایندهء سحر
آفرین شیراز از فراز گنگره عرش باوی همراهی میکرد (۴)

(۱) نام نوائی باشد

(۲) نام نوائی باشد

(۳) از مثنوی عرفان حضرت بیدل (رح)

(۴) اشارتست بدین بیت خرابه

من آن مرغم که هر شام و سحر گاه
ز بام عرش می آید صقیرم

مقام و مقال ممزوج میگشت و شعر با شور در می
 آمیخت گاهی شبانه بانی شبانی از عرفان مولوی حکایت
 میکرد و گاهی بامداد (۱) از صدای تار او سوز سنائی
 مشهود میگشت، خنیاگر خراسان (۲) اعجاز خسروی (۳)
 داشت که در کابل با کلیم (۴) راه حجاز (۵) میسپرد در
 انجمنی که انگشت در ابریشم تار می نهاد آهنگ روح نواز
 او چون بال کبوتر (۶) نامه بر دلها می گردید وقتی با نوا
 های دل نشین (۷) بهار نشاطی (۸) پدید می آورد که
 خرمی ها و زیبائی های زندگی از آن آشکارا دیده میشد و
 زمانی از نغمات سوزنده و غم انگیز شکلی بر هوا می
 بست که بیچارگی ها و ناکامی های انسان در آن خوانده
 میشد، عشق و شیدائی را باوج کمال (۹) رسانده بود، غرور

(۱) نام نوائی باشد

(۲) نام نوائی

(۳) اشاره بکمال مهارت که امیر خسرو را در شعر و موسیقی بود و هم نا مکتاب او.

(۴) شاعر مشهور

(۵) نام نوائی باشد

(۶) نام نوائی

(۷) نام نوائی

(۸) نام نوائی

(۹) نام نوائی

افغانی و در دملی داشت، آزاد دوار. (۱) سخن میراند و هیچ قدرتی او را مرعوب نمیکرد او معتقد بود سرود افغانی از موسیقی هندی و ایرانی مجزا است او میگفت بر نوازندگان ماست که آزادی باستانی خود را درین فن تجدید کنند، میگفت ما باید موسیقی جداگانه داشته باشیم و این موسیقی زادهء احساسات و ذوق ها و عواطف خود ما باشد وی درین راه رنجهای فراوان بر دو تمام عمر گرانمایه را بر سر اینکار صرف نمود، موقع آفرین و بدیهه سرا بود حافظه اش حکم گنج فریدون (۲) داشت بایراد مضامین مسلسل و دلکش (۳) مروارید (۴) برشته می کشید داستانهای بدیهه گوئی و موقع آفرینی او سخت دل انگیز و بسیار جذاب است گویند هنگامی که مستر دابس نماینده بریتانیا در کابل بوده و قرار بود پیمان استقلال وطن بسته شود دابس سر معارضه داشت روزی در دربار بزم طرب آراسته بودند استاد مشغول ساز و آواز بود دابس را نیز بدربار دعوت کرده بودند همین که دابس در محفل وارد شد استاد با همان غرور ملی که مخصوص او بود بدون تأمل این شعر را نوا در آورد.

(۱) نام نوائی

(۲) نام نوائی

(۳) نام نوائی

(۴) نام نوائی

میزند چشم کبود تو بمژگان ناخن
ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود

و آنرا چنان شوریده و مست خواند که مایهء شگفتی و
استعجاب نمایندهء و دولت بریتانیا گردید و بی اختیار
با احترام استاد برخاست.
گویند: روزی دابس خواهش نمود که وی را از آهنگ
های ملی چیز بیاموزد استاد در اولین درس ترانهء استقلال
را بوی آموخت.

مکتب ماست جای استقلال
سبق ما هوای استقلال

گویند روزی پادشاه با ذوق و دل آگاه وطن امیر حبیب
الله خان بیکی از دامن های کهسار خرم و زیبای کشور
سراپرده کشید و بساط نشاطی بهم پیوسته بودند، امیر
فرمان داد دامن خیمه فرا کشند تا از غبار بر کنار ماند
چون پردهء شفاف عدسی خیمه فرود آوردند حجابی میان
بارگاد و دستهء نوازندگان پدید آمد استاد بلا تأمل خواند:

چقدر در دلش از جانب ما بود غبار

که میان من و یار آئینه دیوار کشید

گویند وقتی یکی از دوستان او را بزنندان افکنده و گناه
بس عظیم بوی بسته بودند روزی در (باغ بابر شاد) بزم

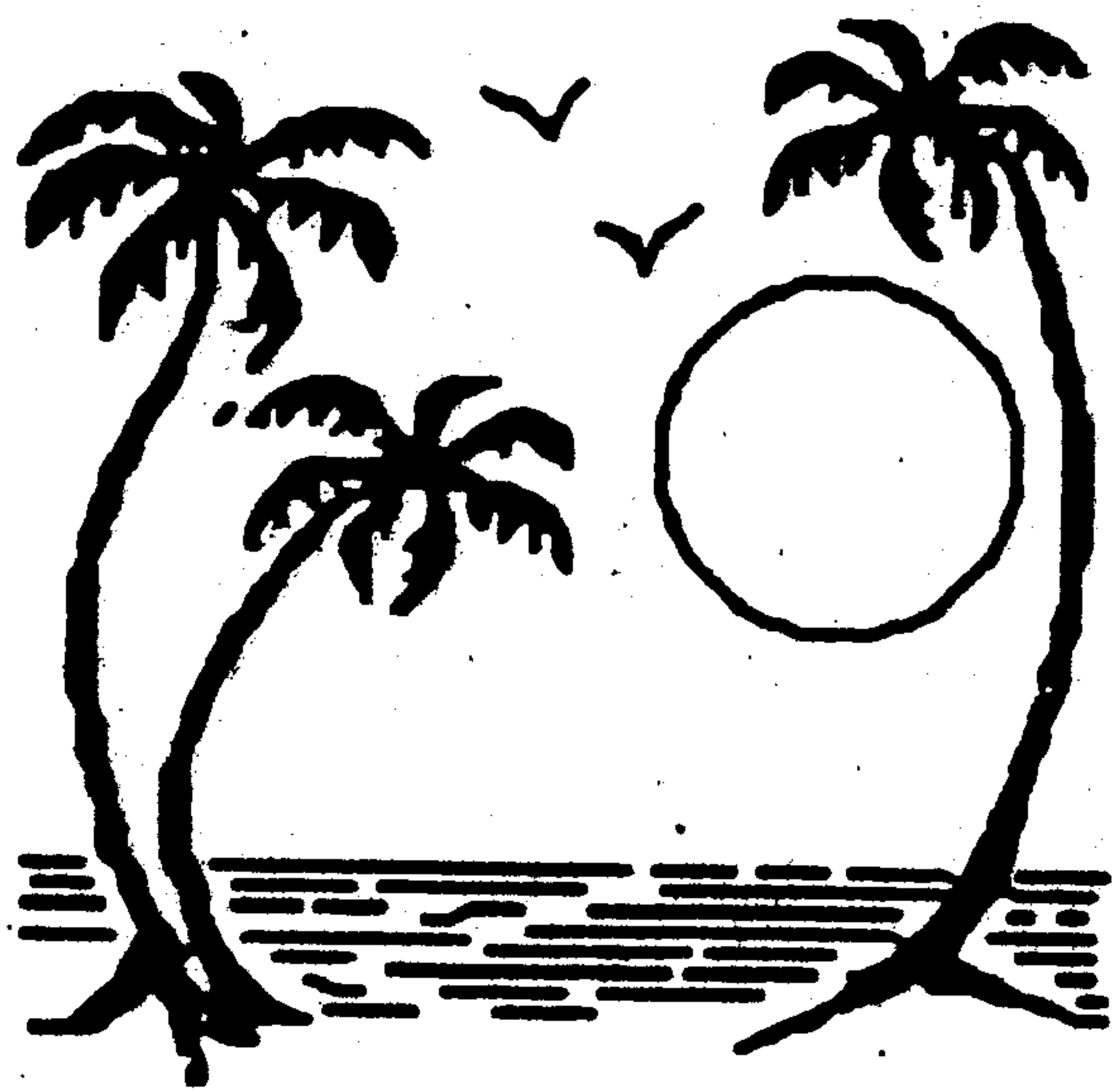
خسروانی برپا شده بود، استاد نیز در آن بارگاه حاضر بود
چنان شوریده و مست می خواند که شاه بوی وعده داد
هرچه بخواهد به بخشندش اما وی از زخارف دنیوی چشم
بسته این بیت را بنوا در آورد:

بخشیدن درم نبود پیش ما کرم
صاحب کرم کسیست که بخشد گناه را

چنان مؤثر افتاد که شاه امر داد آن کشتنی جوان را
بوی به بخشند. یاد دارم نوروز بود و درختان بادام شکوفه
آورده، باغ بابر به تأثر نسیم بهار چون بهشت آراسته،
حکم داده بودند کشاورزان و باغبانان گرد آیند، مراسم نو
روز آنجا گذارده آید، نادرشاه بغرض تشویق ارباب زراعت
در تالار شمالی باغ نرول اجلال فرمود پاره های نازک ابر
در گوشه های آسمان هویدا بود خورشید می تابید
بادبهار می وزید دهقانها مراسم نوروزی ایفا کردند،
استاد نوازندگان دست بساز برد و لب به آواز، و این
قطعه، شیخ شیراز را به نوا در آورد:

ابرو بادو مه و خورشید و فلک همه درکار اند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری

منظرهء دلفریب بهار، شیوائی شعر، گیرائی آواز چنان
بهم آمیخت که نظیر آن کمتر دست دهد این داستانها نمونه
مختصری از ذاکره نیرومند و بدیعه سرائی استاد چیره
دست بود که بیاد آوان جوانی و بهار زندگانی وی درین
وجیزه فراهم گردید و اگر همه را استیعاب میکردیم سخن
به اسهاب می کشید.

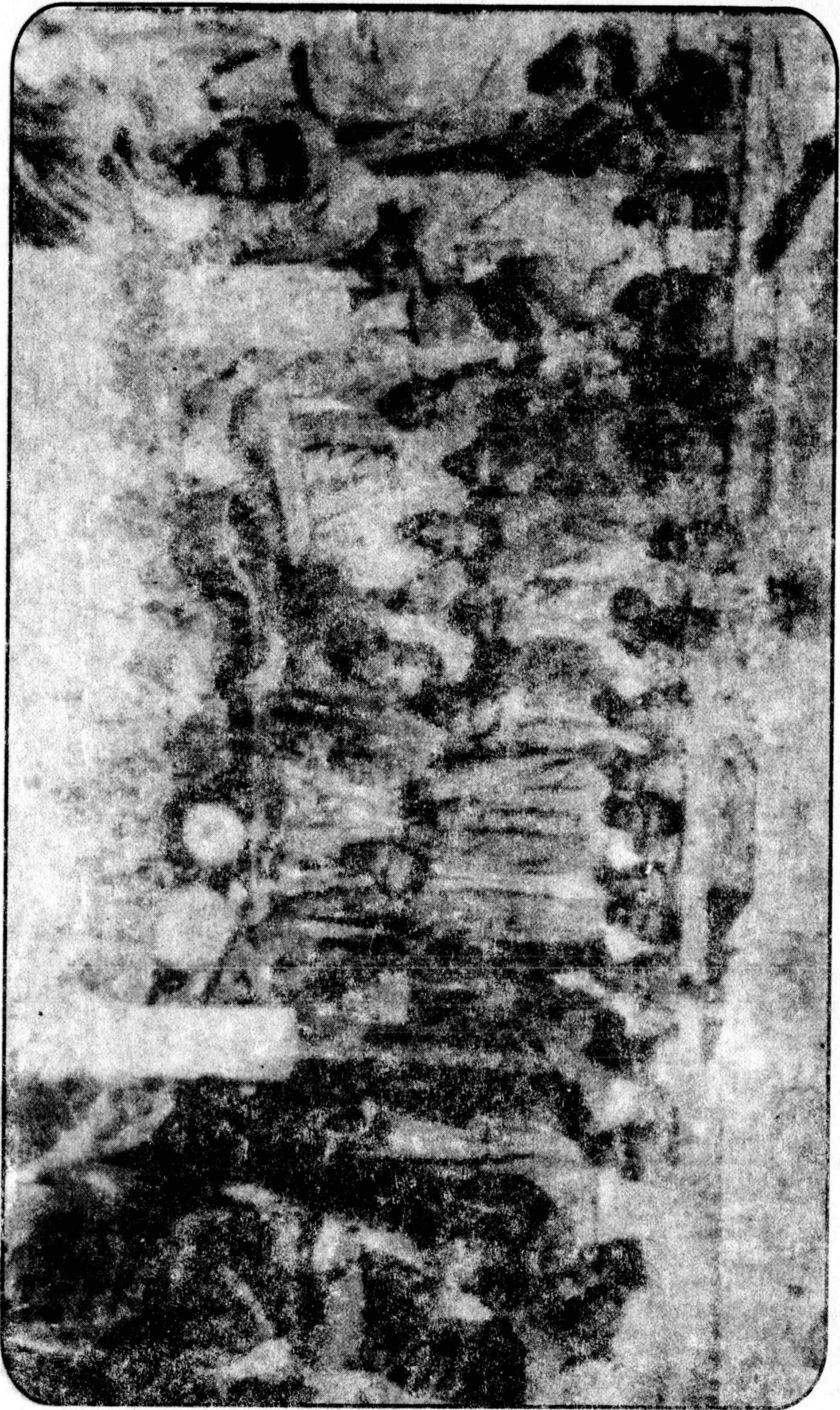




استاد قاسم با وجودیکه در لحظات اخیر زندگی طبعش ناساز بود
ولی با ساز دمساز و همدم معلوم میشد.



یوسف قاسمی



شاگردان و علاقه مندان استاد در مزارش دعا می کنند

اشعار شعرا در مورد اشعار شعرا در مورد استاد استاد قاسم

خطابه به مطرب

مغنی کنون وقت جوش نو است
 که بنیاد هستی بدوش صداست
 ره شوق و وجد و طرب ساز کن
 دری بر دلم از صدا باز کن
 نقاب خروش طلب بسته نیست
 درین ساز يك تار بگسسته نیست
 نوای ره بینوائیست ساز
 در پردهء آشنائیست ساز

چرا ناله از نی نگیرد عصار؟
 صریری بگلشن ننالده چرا
 مگو نغمه در پردهء چنگ نیست
 که مینای او قلقل آهنگ نیست
 دف آئینه دار تحیر چراست
 درای طلب از چه روی صداست؟
 بود گوش طنبور تا کی گران
 گره تا یکی تار را بر زبان؟
 تغافل به بیداری عیش چیست؟
 اگر ساز بیش از رگ خواب نیست
 بمال از ره لطف گوش ریاب
 که شور طلب یادش آید به خواب
 کلید در دل به مضراب ده
 بناخن ازین رشته يك تاب ده
 ببین نبض حال دل افسردهء
 بدم روح در قالب مردهء
 که در حسرت نغمه دیوانه ام
 به هر شمع آواز پروانه ام
 دل افروز حیرت پرست صداست
 چو نبض تمنا طپش آشنا است
 تغافل گر حال بیدل مباش
 ز آهنگ این پرده غافل مباش

اگر نقش بیگانگی ننگ تست
 درین پرده کس نیست آهنگ تست
 تو سر تا بپا نغمه وحدتی
 به صد نغمه آئینه کثرتی
 تو بر داری از حقلهء دف صدا
 صدایش ز دست تو دارد عصا
 بود خالی از نقد خود چنگ او
 صدای کف تست آهنگ او
 مجو نغمه از تار و چنگ و رباب
 چه خیز دز تحریک نبض شراب؟
 درین سینه ها جلوه تاب تست
 صدائی ز تحریک مضراب تست
 نیت ناله دارد که خود من نیم
 تو بس هر چه هستی من آنجا کیم؟
 لب خامش او همین نغمه زاست
 لب تست آخر لب نی کجاست؟
 رگ ساز موج زبان دل است
 دف و چنگ و نی ترجمان دلست
 همه سازها محو کار دلند
 همه پرده ها پرده دار دلند
 بساط جهان عیش یکرنگ نیست
 چو اندیشهء خارج آهنگ نیست

صدائی ز تار طلب جسته نیست
که نخجیر این دام وارسته نیست
به صد بزم اگر نغمه دارد خروش
همان از زبان می رسد تا بگوش
خیالت ز افلاک اگر بر جهد
ز دل ها محال است پرده نهد
صدا رشته بر پاست از تار ساز
که حق را به مرکز رجوع است باز
ز آهنگ خود پرده بر خود میند
ز ساز خود اندیشهء غیر چند!



این غزل شیوا را استاد سخن سرایان کشور ملک الشعرا قاری عبدالله مرحوم
در وصف خواندن استاد قاسم به استقبال صایب اصفهانی سروده، بودند:

امشب بلحن تازه چه قاسم صدا کشید
صوتی عجب ز خنجرهء جانفزا کشید
بی پرده باز پرده عشاق میزند
دلکش ترانه پنجه اش از دلربا کشید
یک پرده از گل است صدایش لطیف تر
گویا صدای خندهء گل از هوا کشید
در نغمه جان دمی زد دلکش صدای خویش
انفاس عیسوی مگر از نای وا کشید
می آورد برقص هوا را ز اهتزاز
کار صدای پر اثرش تا کجا کشید
مرغ از بریدن آب ز رفتن فتاده است
تا از گلوی تازه و تر این صدا کشید
آخر بگو برای خدا این چه نغمه است؟
آهنگ دلکشت دل ما را ز جا کشید
آهنگ را برنگ تو صورت نسبت کس
نازم به خنجر تو که شکل صدا کشید
قاری فسون صائب شیرین نوا ببین
دام پری شکار بروی هوا کشید

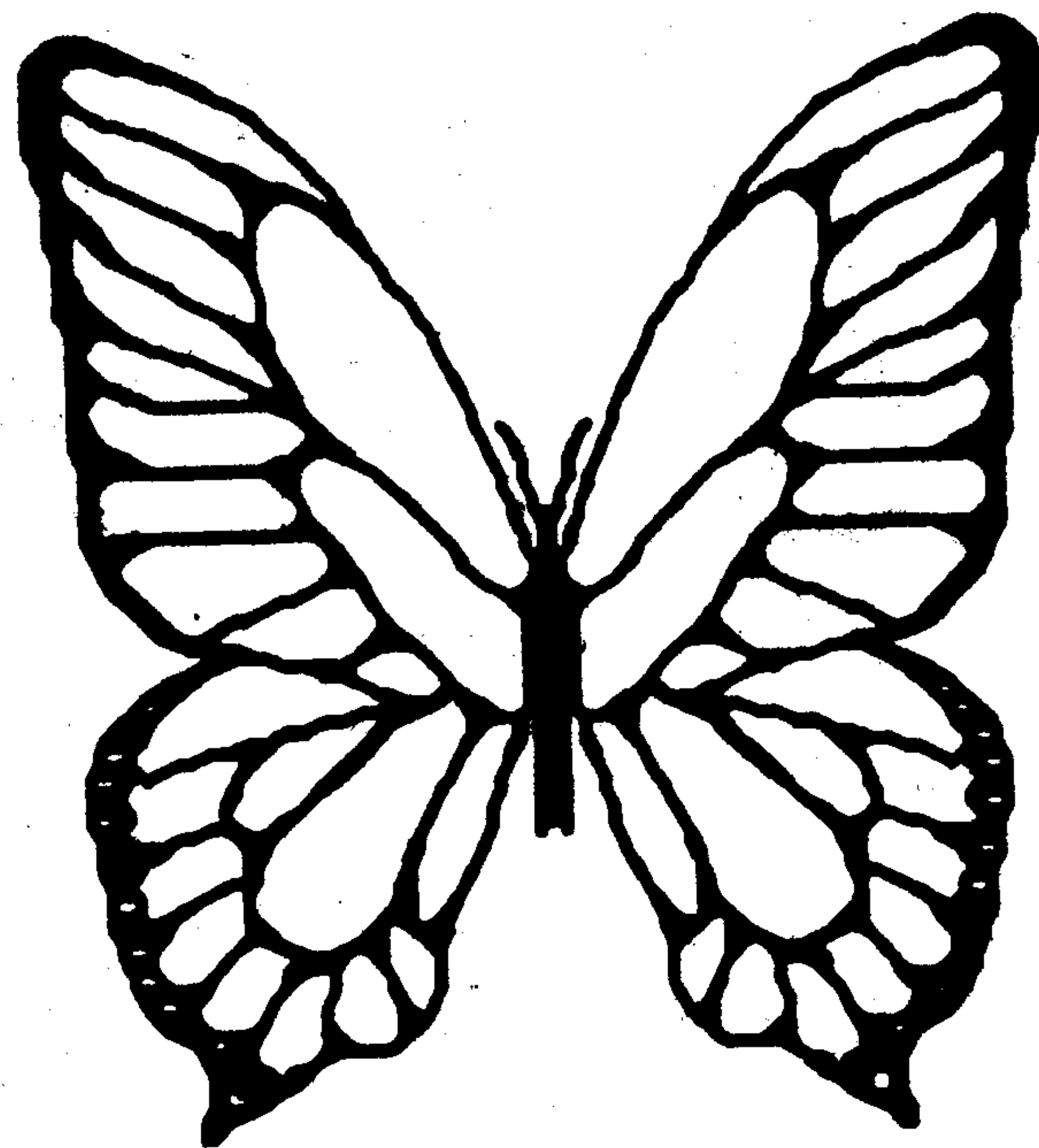
استاد نجف علی «نباتی»

مهر و پیر و جوان

هر که در مکتب دل شد سبق آموز وفا
 مرشد عشق در این راه شدش راهنما
 هم ز اخلاص و ارادت ز رده صدق و صفا
 سایه آسا ز قفا هر طرفی رفت و را
 این مریدان همه بر منزل مقصود رسند
 آری بر منزل مقصود بسی زود رسند
 امشب ای همنفسان خرم و دلشاد منم
 از غم و غصه سرا پا همه آزاد منم
 آنکه از شوق کند ز مزمه بنیاد منم
 آنکه او پاس پدر دارد و استاد منم
 آتش عشق بجان و دلم افروخته ام
 سبق مهر و وفا از پدر آموخته ام
 ای وطن خرم و سر سبز گلستان تو باد
 نیروی شیر ببازوی جوانان تو باد

شرف نام نکو قسمت پیران تو باد
 شادمان خاطر اولاد قدر دان تو باد
 که ز پیران فدا کار گهی یاد کنند
 از ردهء لطف و کرم خاطر شان شاد کنند
 احترام است ز یک پیر غزلخوان امشب
 قدر دانی شده از قاسم افغان امشب
 افتخار است به استاد سخندان امشب
 در نظر میخورد هر گوشه چراغان امشب
 قدر از خدمت ارباب هنر کار نکوست
 قدر از خدمت او باعث هنر کار نکوست
 بوده یک عمر نوا سنج گلستان وطن
 عندلیب چمن و مرغ خوش الحان وطن
 بلبل نغمه سرا بوده ثنا خوان وطن
 قمری یا فاختهء سر و خرامان وطن
 داشت در فن سرائیدن خود ذوق زیاد
 خواند ارباب هنر از دل و جانش استاد
 تا که استاد هنر مند بشد نغمه سرا
 کرد طرز نوی ایجاد بموسیقی ما

سبک وی گشت پسندیده ، هر شاه و گدا
 کرد تعقیب همه اهل هنر سبک و را
 شمعی از نغمه ، خود در چمن بر افروخت
 سبق ناله بمرغان خوش الحان آموخت
 دایما بوده سراینده بزم شاهان
 داشته عزت و هم شهرت و هم نام و نشان
 تا به امروز خدا داده و را یک لب نان
 هست از خلق نکو محرم هر پیرو جوان
 بذله گو خوش سخن و شخص قلندر باشد
 هر چه از وی شنوی قند مکرر باشد



خنک کسیکه پس از وی حدیث خیر کنند
که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم

حضرت (سعدی)



استاد قاسم میگوید

رو بدنیای فراموشی کنم

این زمان بگذار تا خاموشی کنم

از استاد «بیتاب»

بمناسبت سالگروه هفتادمین سال یگانه سرود سرای
 وطن طرب مسکن استاد قاسم احسن الله الیه.

سخت شور انگیز، شیرین نغمهای قاسم است
 گوشها اکثر نمکخوار نوای قاسم است
 سوز ناک و درد خیز و رقت آور پر اثر +
 آریائی نغمه آری های های قاسم است
 کرده (۱) ریکات دگر قائم بی ساز و نوا
 لذت بی سابقه در طرز های قاسم است
 زاده توام نای حلقومش مگر با نیشکر
 کانچنین خوش چاشنی صوت و صدای قاسم است
 بیت آوردن قرار اقتضای هر مقام
 خاصهء طبع سخندان رسای قاسم است
 بودنش خواننده در بار یک عمر دراز
 میکند ثابت که بی همتا نوای قاسم است

(۱) ریکات قایم کردن بعضی اساس گذاشتن و بمعنی دیگر با ساز و نوا ایهام خیلی لطیف را میرساند.

ساکن کوی خراباتست این استاد فن
 صحبت پیر مغان فرحت فزای قاسم است
 اکثر از خوانندگان مانده به پیش او شکر (۲)
 اوستاد یها مسلم از برای قاسم است
 کرج و رکهب گندهار و مدهم و پنجم دگر (۳)
 دیوت و نکهار، ممنون غنای قاسم است
 راگ ها و راگنیها پترها و بارجا (۴)
 مبتلای نغمهء تمکین ادای قاسم است
 مستقیماً یا بغیر مستقیم از هر طرف
 دلنوازیها ز طرز دلربای قاسم است
 ماضی او را فراموشم نسازد حال او
 جلوه گر پیش نگاهم صحنه های قاسم است
 ضعف پیری ساخت امروزش نحیف و زار حیف
 سستی اعصاب غالب بر قوای قاسم است

(۲) شکر ماندن در اصطلاح موسیقی دانان هند کنایه از شاگرد شدن است.
 (۳) های کهرج و هیوت در بن بیت برعایت وزن شعری حذف شده اگر چه بزبان هندی
 هم نوشته میشود و بتلفظ نمی آید دو کهرج در کهب و گندهار و مدهم و پنجم دهیوت
 و نکهارا نام هفت سر هندی می باشند.

(۴) در اصل بهار جا مینویسند به های غیر ملفوظ ، ناگفته نماند که در موسیقی
 هندی شش راگ است و هر راگ از خود چندین راگنی و پتر و بهار جا دارد.
 بطور تشبیه اگر راگ راتنه، درخت گوئیم راگنی شاخهای کلانی است که از آن درخت
 منشعب گردیده و پتر شاخائیکه از راگنی رسته و بهار جا شاخهای کوچکتری که از پتر
 سر کشیده.

پیش ازین تانپوره (۵) گرمیداشت لرزان پنجه اش
 لغزش مستانده، اکنون به پای قاسم است
 چون شود هفتاد ساله آدمی افتد ز کار
 زین سبب پر رقت اور ماجرای قاسم است
 درد و آلامی که شد در آخر عمرش نصیب
 باعث آمرزش جرم و خطای قاسم است
 با قد خم نالشی میگردد شب عقل گفت
 نغمهای چنگ پیشم ناله های قاسم است
 بی نوازش نیست اکنون پیر چنگی گشتنش (۶)
 قدر دان نالش قاسم خدای قاسم است
 در خرابات اینکه زیبا مسجدی آباد کرد
 شاهد نیک اعتقادی ها برای قاسم است
 با فقیران دارد اخلاص واردات بیشمار
 فطرت نیکو درین ره رهنمای قاسم است
 بسکه حق آشنائی را رعایت می کند
 هر کرا دیدم مرهون وفای قاسم است

(۵) تانپوره یکی از آلات خیلی معروف موسیقی است.

(۶) در لفظ پیر چنگی تلمیح است بقصه، که در مثنوی شریف است و مالش آنست که خدای کریم همیشه از افتادگان دستگیری می کند.

در فراست در فصاحت در حلاوت بعد از
 نغمه سنجی کو؟ که پندارم بجای قاسم است
 رادیو کابل که نیکی محفلی کرده است ساز
 لایق و با ارزش ابریشم بهای (۷) قاسم است
 آن نشان حسن خدمت کز برایش داده شد
 مرهمی بر سینهء زخم آشنای قاسم است
 خامهء (۸) بیتاب پایان نشاط افزوده گفت
 این نواز شها بسی نیکو برای قاسم است
 باد اعلیحضرت والا همیشه کامیاب
 این دعای جمله افراد و دعای قاسم است

* * *

(۷) ابریشم بها بعضی صله و انعامی که به سراینده در مقابل ساز و آوازش دهند زیرا در زمانهای قدیم که سیم وجود نداشت در ریاب و طنبور ابریشم بسته مینواختند.
 (۸) عدد مصرع این نوازشها بسی نیکو برای قاسم است ۱۳۶۴ میباشد و چون که ۹ در آخر کلمهء نشاط واقع شده با آن جمع کنیم ۱۳۷۳ ق حاصل آید که تاریخ سالگره را نشان میدهد. (بیتاب)

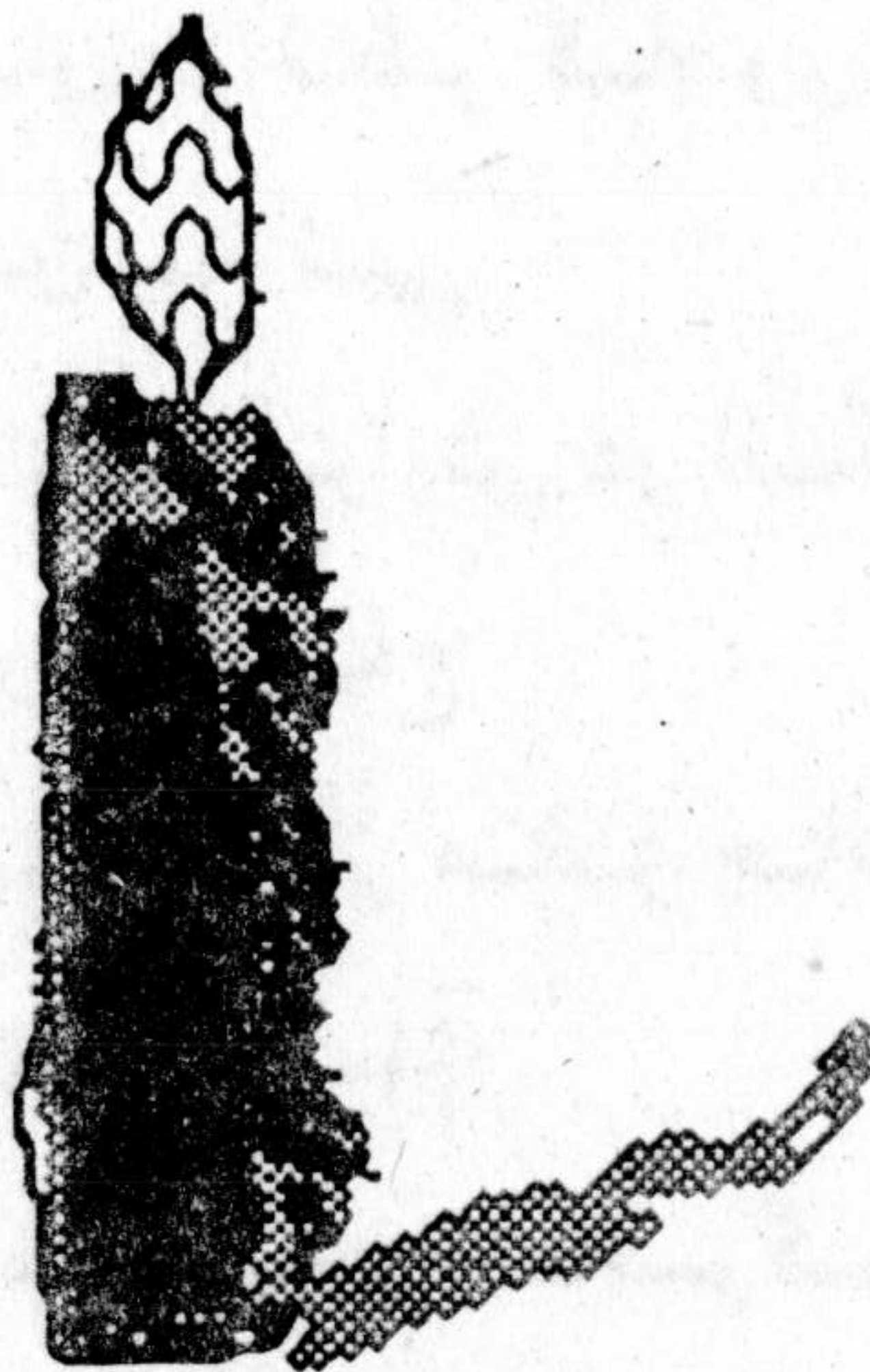
از: استاد خلیلی

نغمه سرا

مرحوم استاد قاسم

شنیدم نوازشگری اوستاد
 در آخر چو در چنگ پیری فتاد
 کشش رفت از گرمی ساز او
 اثر رخت بر بست ز آواز او
 دو چشم جهانبین وی خیره شد
 جهان در نظر گاه وی تیره شد
 نه یارای دم در دمیدن به نی
 نه تاب نوازش در انگشت وی
 زمینگیری و پیری و احتیاج
 ستانید از مغز جاننش خراج
 پی لقمهء نان گرفتگی مقام
 بپای اداره سحرگاه و شام
 شبی و اعظمی گفت ای خواجه چند
 پی نان جهی روز و شب چون سپند

کنون پیر گشتی تپیدن خطاست
 به پیرانه سر رنج بردن جفاست
 چه خوش گفت استاد روشن روان
 که بر طاق بالا نهادست نان
 بسی محنت و رنج باید کشید
 که آنجا بمقصد توانیم رسید
 بنا شد چو دستی چنانم رسا
 کزان نان ستانم صباح و هسا
 نهم زیر پا چنگ و نای و ریاب
 که گردد میسر مرا نان و آب
 ولی تو نهی زیر پا هر سحر
 کتاب خدا قول خیر البشر



مجموعه خرابات

خوشر از کوی خرابات نباشد جایی
 گر به پیرانهء سرم دست دهد ماوایی
 آرزو میکنم از تو چه پنهان دارم
 شیشهء باده و کنجی و رخ زیبائی



استاد قاسم در عین جوانی

عبدالحق (واله)

دوستدارش شد هر صوفی و هر باده پرست

گشته پژمرده درین باغ یکی بلبل مست
 برف پیری بسرش رقص نمود و بنشست
 آنکه می کرد به آهنگ دل انگیزی چند
 همه را غرق نشاط و همه را حسن پرست
 آنکه هر نغمهء پر طنطنه اش می افکند
 در صف دشمن این کشور کهسار شکست
 آنکه از سوز دلش گرم شدی بزم ادب
 دوستدارش شده هر صوفی و هر باده پرست
 آنکه گنجینهء اشعار دری بود دلش
 هر دری کز دهنش ریخت شدی دست بدست
 آنکه گفتی حسب حال سخن های نکو
 طایر فکر وی از اوج بهائین نشست
 پای بنهاد به هفتاد و نیفتاد ز شوق
 زانکه از رهبر موسیقی افغانی هست

از حضرت ابوالمعانی بیدل (رح)

خراباتیان

مقیمان این بزم الفت بهار
 بفطر طبایع چو می ساز دار
 چو ساغر هما فارغ ار گفتگو
 همه دست بر سر برنگ سبو
 ز قید عبادات رسمی برون
 بدرس اشارت همه ذوفنون
 همه چون غنا صفدر آرزو
 چو آزادگی جسته از رنگ و بو
 ز کیفیت رنگت تمکین شان
 نگه سر خوش رطلهای گران
 چو ابروی خوبان تواضع سرشت
 چو چشم نکویان حیا سرنوشت
 همه نکته سنج خموشی گلام
 زبانها چو امواج گوهر بکام
 همه فارغ از رنگ امید و بیم
 به میخانه چون بوی صهبا مقیم

نه میخانه فردوس گوهر سرشت
 نه میخانه جوش بهار بهشت
 درین محفل آرام عمر است و بس
 تسلی در آئینه دارد نفس
 بچشمی که از بینش کلفت است
 خرابات معمورهء الفت است
 کرا میل رفتن بود زین مقام
 که چاهست در هر قدم نقش دام
 بتوصیف این بزم دعوی گداز
 نفس چون دم صبح شبنم طراز
 بود محو حیرت درین بزمگاه
 طپیدن در آغوش نبض نگاه
 چو خاموشی ساز آهنگها
 چو گل ساغرز گردش رنگها

* * *

از حضرت حافظ (رح)

وصیت نامه

بتابوتی از چوب تاکم کنید!
براه خرابات خاکم کنید!
به آب خرابات غسل دهید
پس آنکه بردوش مستم نهید!
مریزید بر گور من جز شراب
میارید در ماقم جز ریاب
ولیکن بشرطی که در مرگ من
ننالد بجز مطرب و چنگ زن
تو خود حافظا سر زمستی متاب
که سلطان نخواهد خراج از خراب

مرثیه

مرثیه به نسبت فوت استاد قاسم افغان از طبع شاغلی
صوفی عشق‌ری که در شب دوم فوت استاد در پروگرام
مخصوص از طرف کابل رادیو بردوکاست شد.

دریغا ازین دور چرخ کبود
که بگذشت شخصی ز اهل سرود
رئیس و کلان خرابیات بود
به پیری جوان خرابیات بود
اثر بود چندان به آواز او
که سنگ آب گردید از ساز او
سرو تال سازش همه با اساس
با بیات و افراد موقع شناس
بیانش سراپا ز تاثیر پر
فرا ورد هر نظم و نثرش بگر
بدی شان و تمکین آن مثل کوه
نمودی بشاه و گدا با شکوه
بخلق خوش خود بدلهای عزیز
رسا بود و دانا و وافر تمیز

بهر جا که بودی غم آنجا نبود
 همه شاد می شد بساز و سرود
 چو میخواند اشعار بیدل بساز
 همی کرد گریه بسوز و گداز
 چنان جمع می کرد افکار را
 که یک سر بدی پرده و تار را
 بوحدت همه آشنا می شدند
 همه فارغ از ماسوا می شدند
 غم از محفل ساز او دور بود
 همه خرم و شاد و مسرور بود
 نکوئی دلش نالهء سرد داشت
 ز عشق و محبت بسی درد داشت
 گرفتار خوبان مه روی بود
 دلش صید در حلقهء موی بود
 دلش نالش از رشک اغیار داشت
 گل داغ در سینه بسیار داشت
 سفر کرد ازین دیر نا پایه دار
 بروحش دعا کرده دستی بر آرا
 بیا عشقری ختم کن این بیان
 ببخشد خداوند پیرو جوان !!

قطعه تاریخ وفات مرحوم استاد قاسم افغان از طبع
جناب ملک الشعرا بیتاب

ببزم عیش ظلم بیگران رفت
 که قاسم خان افغان از میان رفت
 چه نیکو اعتقاد مذهبی داشت
 یقین دارم بایمان از جهان رفت
 نمود آباد مسجد در خرابات
 غم عقبای خود خورده روان رفت
 سخا و خیر قدر وسع کرده
 بدرویش و فقیرو ناتوان رفت
 بمیلاد النبی (ص) خیرات میکرد
 بدین رفتار خوش زین خاکدان رفت
 با بیات خوش و آواز دلکش
 نوازش کرده گوش سامعان رفت
 ازین روسال فوتش گفت بیتاب
 نشاط محفل انس از جهان رفت

شعر ذیل به نسبت فوت استاد قاسم افغان از طبع شاعلی
شایق جمال می باشد که روز چهل استاد مرحوم از طرف شاعلی
یعقوب قاسمی برود کاست شده بود.

کدامین پیکر موسیقی آخر از جهان رفته؟
که آهنگ فرح بخش سرو ساز از میان رفته
ندارد ناله تائیری ندارد تار آهنگی
خداوندا کدام استاد کار از دیدگان رفته
زهر مویم فغان و ناله جانسوز می آید
کدامین بلبل شیرین صدا از بوستان رفته
می باشد به بزم دلبران عیش و نشاط اکنون
که آن از جان خریدار ادای گلرخان رفته
رباب و طبله و سارنگ بی سرگشته انداز غم
که آن پیر خرابات از میان دوستان رفته
کنم گر ناله از بخت سیاه خویش می شاید
که از دستم چنین يك موسفید مهربان رفته
نه تنها شایق آه و فغانم من درین محفل
صدای نالهء طنبور هم تا آسمان رفته

از: حضرت عشق‌ری (رح)

بهناسبت اولین ساچره استاد قاسم افغان

جسم قاسم خاک شد ، روحش به پرواز است هنوز
طرز های خواندنش در پردهء ساز است هنوز

خواندن ریکارد آن از دل کدورت می برد
عکس سازش در جهان آئینه پرداز است هنوز

آن گلو و آن زبان و کام ، با سر خاک شد
یاد وی در خاطر هر فرد ، دم ساز است هنوز

پیکرش بوسید لیکن ، در خیال دوستان
جلوه گر در دیده چون ، محبوب طناز است هنوز

گرچه از روز وفاتش تا کنون سالی گذشت
راست پرسی از غمش يك شهرناساز است هنوز

تربتش گلپوش چون دیدم ، بخود گفتم چنین
الحق این شخص محبت پیشه ، گلباز است هنوز

در جهان روشن چراغ وی ، ز فرزندان اوست
شکر لاله دودمان او، با عزاز است هنوز

دیده مردم ندیده، يك قلم همتای وی
در جهان ساز يك شاه فرد ممتاز است هنوز

دوره، عمر، عشق‌ری را، گرچه آخر گفته است
فکر و ذکرش در غم و سودای آغاز است هنوز

از استاد ابراهیم «خلیل»

استاد قاسم افغان

در خرابیات مغان امروز ساز ماتم است
 نوحهء جانسور غم در نغمهء زیرو بم است
 از مقام عیش می آید سرود غم بگوش
 دلریا خاموش چون دلدادگان درهم است
 میخلد دردل برنگ چنگ شاهین چنگ صوت
 پردهء عشاق را ساز ترنم پرنم است
 روح موسیقی ز درد خارج آهنگ او
 چون قلوب وسینه های ساز زار و برهم است
 عز خیر المرسلین و چار یار و آل بیت
 حق گناهانش ببخشاید گر افزون یا کم است
 تا ز عمر، استاد قاسم را بمضرب اجل
 هشتم ماه صفر دوران گسسته از هم است
 سال فوتش را بگویم زخمهء کلک خلیل
 گفت: (آه و حیف در کابل نوای ماتم است)



استاد قاسم افغان در حالیکه نشان به سینه دارد معلوم میشود

از: حضرت شایق جمال (رح)

رفت آه پیر خرابات از نظر

دلربایی دلربا ناید بکار
 سیم ها در چشم من هر يك چومار
 رنگ سارنگ است در چشم پلنگ
 کلاه، تانپوره مانند نهنگ
 چون ندارم خرمی از هیچ باب
 باب در دادن بود بی او ریاب
 ساز کارم نیست بی همدم مدم
 نی نوازا! نای خود دیگر مدم
 ساز ناساز است بر طبعم کنون
 صد نوا از سینه می آید برون
 در مقام بیخودی پر میزنم
 جای طبله سنگ بر سر میزنم
 ساز من فریاد زنجیر جنون
 ساز من باریدنست از دیده خون
 بار غم افتاده چون بردوش من
 رادیو بدمیخورد در گوش من
 دل چسان صوت گرافون بشنود
 مائی ساز طرب چون بشنود؟

راگ در رگ زند نشتر مرا
 راگنی در دل بود خنجر مرا
 دل کی از آسا دلاسامی شود
 ازدها از جوك پیدا می شود
 زیرو بم در زیر بم گوشم کند
 تال و سر امروز بیهوشم کند
 تا که رفت استاد قاسم از جهان
 بی نمود افتاده بزم دوستان
 آتکه شاهان محو سازش بوده اتد
 دلریا یان دلنوازش بوده اتد
 عمر او بگذشت در عیش و سرور
 بزم او از روی خوبان پر ز نور
 دوری از بزم طرب کرد اختیار
 رفت از دنیا سوی دار القرار
 عاقبت کام و زبانش خاک شد
 صد دل از تیغ فراقش چاک شد
 رفت آن پیر خرابیات از نظر
 نیست در آواز و ساز اکنون اثر
 رشتهء ساز مسرت کننده شد
 طبع شایق هم بغم سازنده شد
 رحمت حق شامل احوال او
 این دعا از ما بود دنبال او

طنزهای استادانه

مقام آسا یا سوته

استاد قاسم در وقت معینه مطابق تقسیم راگها در مقام آسا ترنم میکرد بعضی سر جنبانی میکردند یکنفر تریاکی بیوقت صدا کرد استاد آسا بخوان !
استاد گفت: ای اسانیست سوتس (سوته است).

پاس نمک

استاد را داکتر گفت نمک نخو که فشار داری
خنده کرد گفت: داکتر صاحب من که حق نمک و پاس نمکه
میدانم مرا از نمک منع میکنی؟
نمک حرام ها را چیزی نمی گوئی؟

بخششی امیر کوهدامنی

استاد گفت: در برج شمالی در حضور امیر چاربیتی های شمالی را می خواندم سردار کبیر جان يك قطعه شعر هجویه امیر امان الله خان را بالای آرمونیه ام گذاشت که بخوانم من فهمیدم آنرا دور کردم چند بار این عمل تکرار شد و کبیر جان سرخ شد امیر متوجه گردید گفت: چه گپ است کدام فرمایش است از جابرخاسته عرض کردم که سردار صاحب برادر خود را بد گفته زیاده کردم که امیر صاحب من بحضور امان الله خان خواننده حضور بودم...

حالا خداوند (ج) از او گرفت و به شما عطا کرد یکوقت شما نمی باشید آیا در غیاب شما بدگوئی کنم امیر گفت شایبش خلیفه نمک حلال هستی گفت: جرنیل خزانه را صدا کنید. جرنیل خزانه سید برهان الدین قلعه، فرهادی کوهدامنی بود گفت: يك هزار افغانی به خلیفه بخشیدم برایش همین حالا بدهید پول را گرفتم گفت: جرنیل صاحب نوشته کو که از تنخواه حبیب الله که صبا از او تحصیل نکنند.

اگر خیریت می بود

استاد قاسم از قسمت جادهء میوند که سوار بگادی شده بود حضرت شوربازار او را دید پرسید ، استاد قاسم جو کجا میروید خیریت خو است؟

استاد قاسم گفت: بلی مرا جناب اعلیحضرت خواسته

است!

خیریت است؟ اگر خیریت نمی بود شما را میخواستند.



استاد قاسم افغان با پسر کلان خود یعقوب قاسمی

چوب میخواهد

استاد قاسم خوانندهء معروف روزی در یکی از محافل
 بزرگ برامشگری مشغول بود مثل اینکه آتش در بخاری خاموش
 شده بود که هوای اطاق لحظه به لحظه رو بسردی میرفت اهل
 مجلس احساس خنکی میکردند و یگان نفر فازه میکشید.
 استاد در حین ساز و آواز با لبداهه این بیت را خواند:
 دهن گشاده بخاری بطرز بی ادبان
 سخن بجای رسیده که چوب میخواهد
 اهل مجلس همه کف زدن و تحسین کردند .

گریهء بی هنر

یکی از فرزندان نو جوان استاد جوانمردگ شده بود، در
 فرحت سرای خرابات شیون جواز ندارد، همه زنان و همسایه ها در
 ماتم سرای آن میگریستند اما زن استاد نمی گریست
 و دلش خموشانه گریه میکرد.
 دو سه زن همسایه که او را دیدند گفتند بسیار زن سنگین
 دل و بی پروائی !! همه گریه میکنند تو که نوردیدهء خود را از
 دست دادهء ای گریه نمی کنی؟
 گفت: قاسم جو نمی ماند میگوید در خرابات گریه کردن

درست نیست . استاد در دهلیز قدم میزد داخل خانه شده گفت:
 من کی گفته ام گریه نکو گفته ام بی سر گریه نکو...
 زنها را خنده گرفت گفت: ببیند این خنده ها که به سر برابر
 است خوش آیند است. «نوابی»

دیدار آشنا

بمن گفت امیر حبیب الله خان کوهدامنی با بی بی سنگری
 در حوض ارگ بالای کشتی نشسته بودند، امر شد بخوان!

گفتم کشتی نشستگانیم ای باد شرطه بر خیز
 باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

امیر کوهدامنی بطرفم تبسم معنی داری کرد و گفت:
 دیگر دیدار آشنا را نمی بینی.
 (مطلبش امان الله خان بود)

این ترانه را اولین بار استاد قاسم ترنم نمود:

استاد قاسم افغان در حالیکه معاهده استقلال امضا می شد قیام ملی بود یکی از افسران گفت: که تل فتح شده بود با علم فتح و نوید با امان الله خان محصل استقلال یکی از مبارزین مقابل گردید و سرو ریش پر عرق بود و مجلس بزرگ و مطمئنی باین مناسبت در حضور محصل استقلال بر گزار شده بود امان الله خان را دید و پیشانی پر عرق شان را بوسید و غازیان را با آغوش گرفت. استاد قاسم حساس متوجه بود این بیت مناسب را زمزمه کرد.

بوسه ابروی عرقناک تو کردم گفتی

هر که آب از دم شمشیر خورد نوشش باد
همه حاضرین کف زدند و در سر استاد گل پاشی و زر
پاشی شد. مستر دابس وقتیکه از مقام و شخصیت استاد قاسم
مطلع گردد از ایشان خواهش نمود که يك سرود مهیج افغانی را
باو یاد بدهد استاد خواهش او را پذیرفت و به دابس گفت هر
چیزیکه من خواندم تو تکرار کن .

دابس قبول کرد.

استاد قاسم موقع شناس و از وقت استفاده کرده ترانه
استقلالیه ببو جان را به مستر دابس یاد داد.

از برای خدا بلند کنید.
 بر سر خود لوای استقلال
 باد شیرین دهان ملت ما
 یارب ز میوه های استقلال
 می کشم بعد از این بدیدهء خود
 سرمه از خاک پای استقلال

درین حال آواز کف زدن های مدعوین بشدت بلند شد و
 دابس از اینک که خودش بدست خود ترانهء استقلال را نواخته به
 نزاکت مسئله ملتفت شده ، ولی نتوانست از ادامهء آن خود داری
 نماید.



استاد قاسم با استاد فياض مرحوم

پا بخاکم زن که مژگان غبارم باز شود
گر تو بیدارم نسازی تا ابد خوابیده ام

از طبع غ، ح، نوابی

از خاطرات استاد قاسم

بمن گفت قاسمی استاد زاده (۱)
که رفتم با پدر بر سوی جاده
ز دور مردی پیامد پیشرویم
قدش بودی بلند مانند خاده
بمن گفت زود روید با دستهء خود
سفیر انگلیس يك کارت داده
برفتم در سفارت جمع جوش بود
بدید شخصی سفیر بی جا ستاده
برای ما تعیین کردند جایی
صدا کردند بخوان با ساز و باجه

(۱) مطلب از یعقوب قاسمی است. مهمم

پدر گفتم که موضوع را بگوئید
چه پرسشی گفت موضوع مرد ساده
بگفت استاد اگر موضوع ندانم
فی خوانم گاهی کم یا زیاده
فی خوانم غزل بر فرمایشش کس
بمن استاد چنین درسی نداده
سفیر گفتم بخوان آواز و پول گیر
بتو نبود غرض کن استفاده
بگفت استاد که من مادی نباشم
سخن سنجیده گو مرد بماده
سفیر گفتم بود فتح عراقین
از آن کردیم جشن فوق العاده
بگفت استاد که امروز ماتم ماست
چرا سازی کنم خلاف عاده
بشا گردان بگفت پسته کنید ساز
کنیم در منزل خویشتن اعاده
بگفت این وز جا بر خاست بدر رفت
همچو استاد به دنیا کسی نزاده
بگردم این چنین ساز نکو راو
که سازش نسخهء ماتم ندیده
بنازم این چنین دل زنده مطرب
که مرده در وجودش جسم مباده

نوشتن استادانه

شنیدم این سخن از مرد دانا
 که بودی در طرب دستش توانا
 بودی دستش بتار ساز موزون
 کشیدی هر نفس آواز محزون
 بهر مجلس که میکرد ساز و آواز
 شدی هر مجلسی در سوز و در ساز
 بگرمی چونکه هر دم ناله میکرد
 ز تاب صوت او تبخاله میکرد
 شبی او را به مهمان خانه بردند
 نه مهمانخانه که در گلخانه بردند
 بد آن گلخانه، خوب صدارت
 محمد هاشمش کردی ریاست
 در آنجا مهمانان بود بسیار
 ز داخل و ز خارج جمله سردار
 همه روشن خیال و نکته سنجانه
 مطرب نواز و هم نغمه دانان

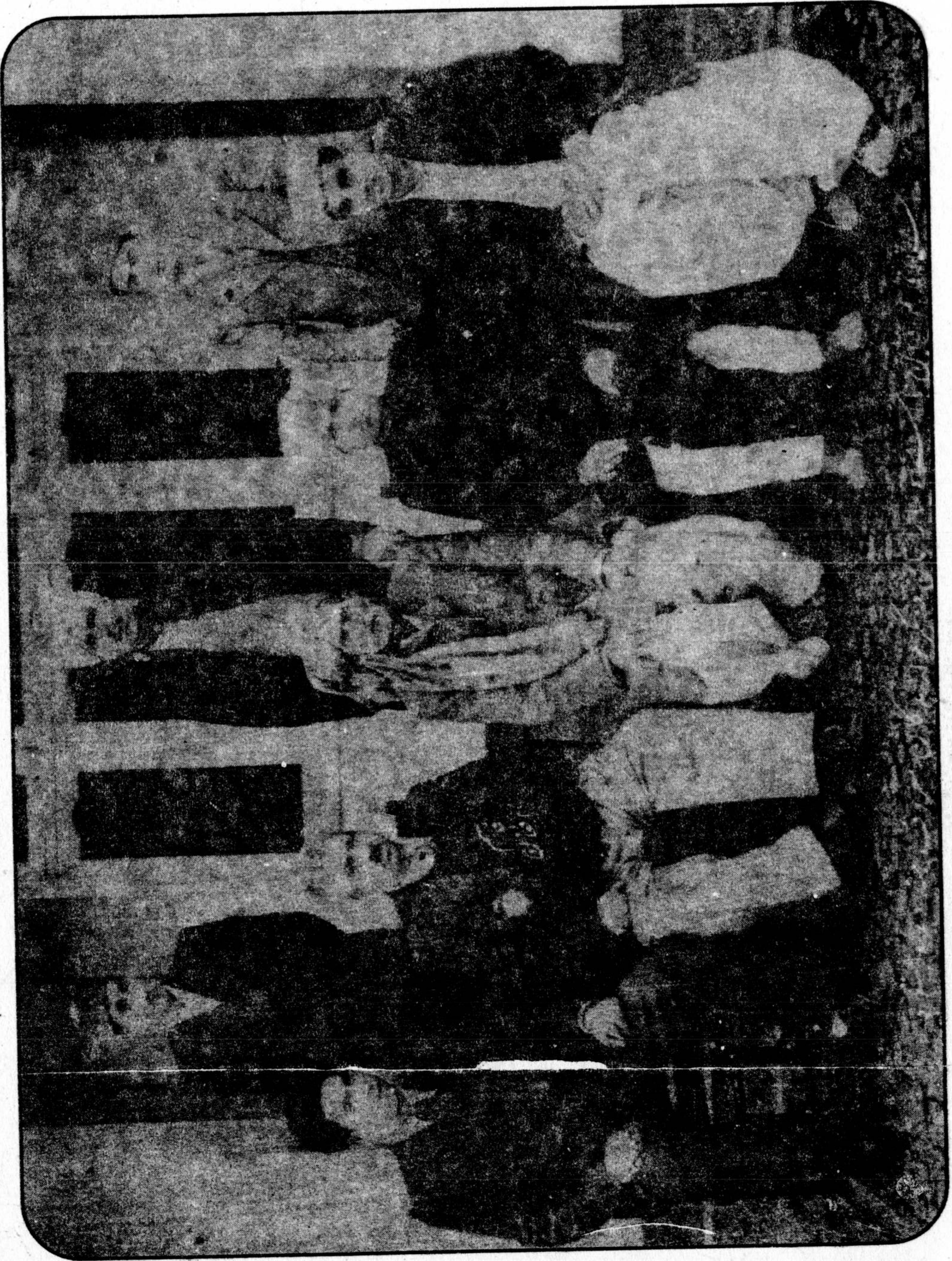
نوا خوانی نمود استاد دانا
 همه تحسین نمود آواز او را
 همینکه ساز و آواز از نوا ماند
 همه تاثیر ساز اندر هوا ماند
 بگفت استاد چنین اقوال معقول
 که شد واقع در آن مجمع چو مقبول
 بگفتا عاشقم یاران بنده
 براه عاشقی هستم رونده
 باو گفت صدر مجلس ای خلیفه
 مگر معشوق تو جنس لطیفه؟
 بگفت استاد رفیقم زردگون است
 ز هجرانش دل من غرق خون است
 دگر معشوق من خیلی سفید است
 از آن هم قلب بنده نا امید است
 دگر باشد سیاه جرده عزیزان
 دلم از هجر او گردیده بریان
 باین عاشق تعجب جمله کردند
 برایش خنده های قهقهه کردند
 بگفتند ای ضعیف النفس ساده
 ازین عشق مقصدت بر گو چه بوده؟
 بگفت استاد حقایق اندر آنجا
 همه کردند تعجب در آنجا

بگفت معشوق اول روغن زردست
 بمن باشد فراقش رنج و هم درد
 بود معشوق دوم آرد گندم
 که ز درویش جو جو گشته مردم
 سوم معشوق من یاران زغال است
 که بازارش سیاه و قیل و قال است
 شبانه من بنالم از غم نان
 جگر خونم بدان ای خوب انسان
 دماغم خشک باشد ای رفیقان
 که روغن روشنی بخشد بچشمان
 بگیرم در بغل من صندلی را
 ندیدم بی ذغال من خوشدلی را
 از این بهتر نباشد یار و معشوق
 بنازم این چنین دلدار و معشوق
 در آن وقت بود سرمای زمستان
 نبود آتش و نبود لقمه نان
 نمی آمد ذغال و روغن زرد
 دل مردم شده از زندگی سرد
 بهر کوچه هر خانه غمی بود
 بدون مرگ و مرده ماقی بود
 در آن بحران حکومت کرد غفلت
 بغم اندر بدند ارباب حاجت

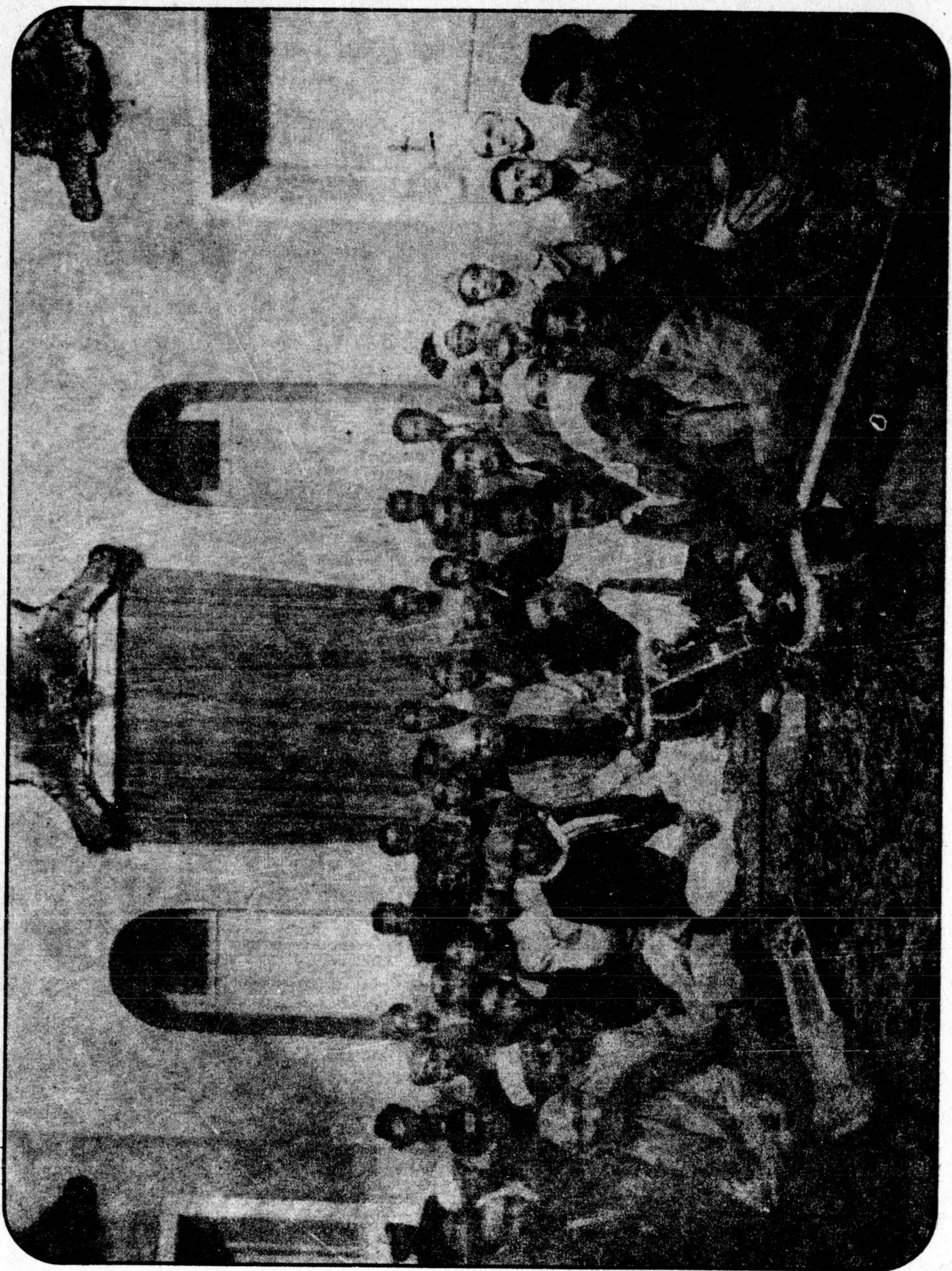
عیان قاسم نمود احوال مردم
بنازم منطق گویای قاسم
نه تنها بود قاسم مطرب خوب
همه گفتار و کارش بود مطلوب
بدی قاسم نقاد قابل کار
سخن هایش همه یکسر فسون کار
نوابی این سخن دارد حقیقت
بکن باور تو ای یار طریقت

۱۳۴۲

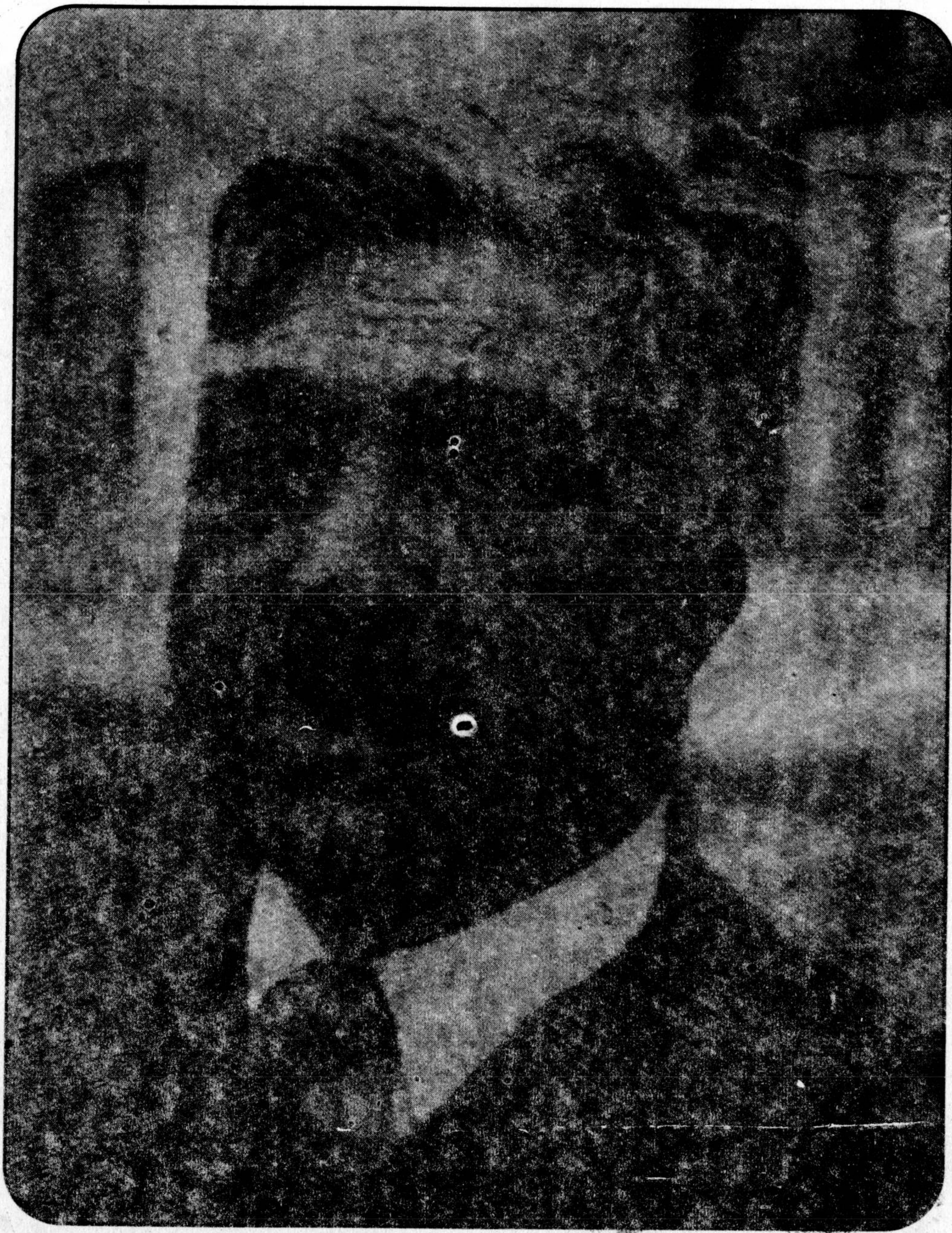




استاد قاسم افغان با استاد پيارا خان و نوازندگان ديگر هند ديده مي شود.



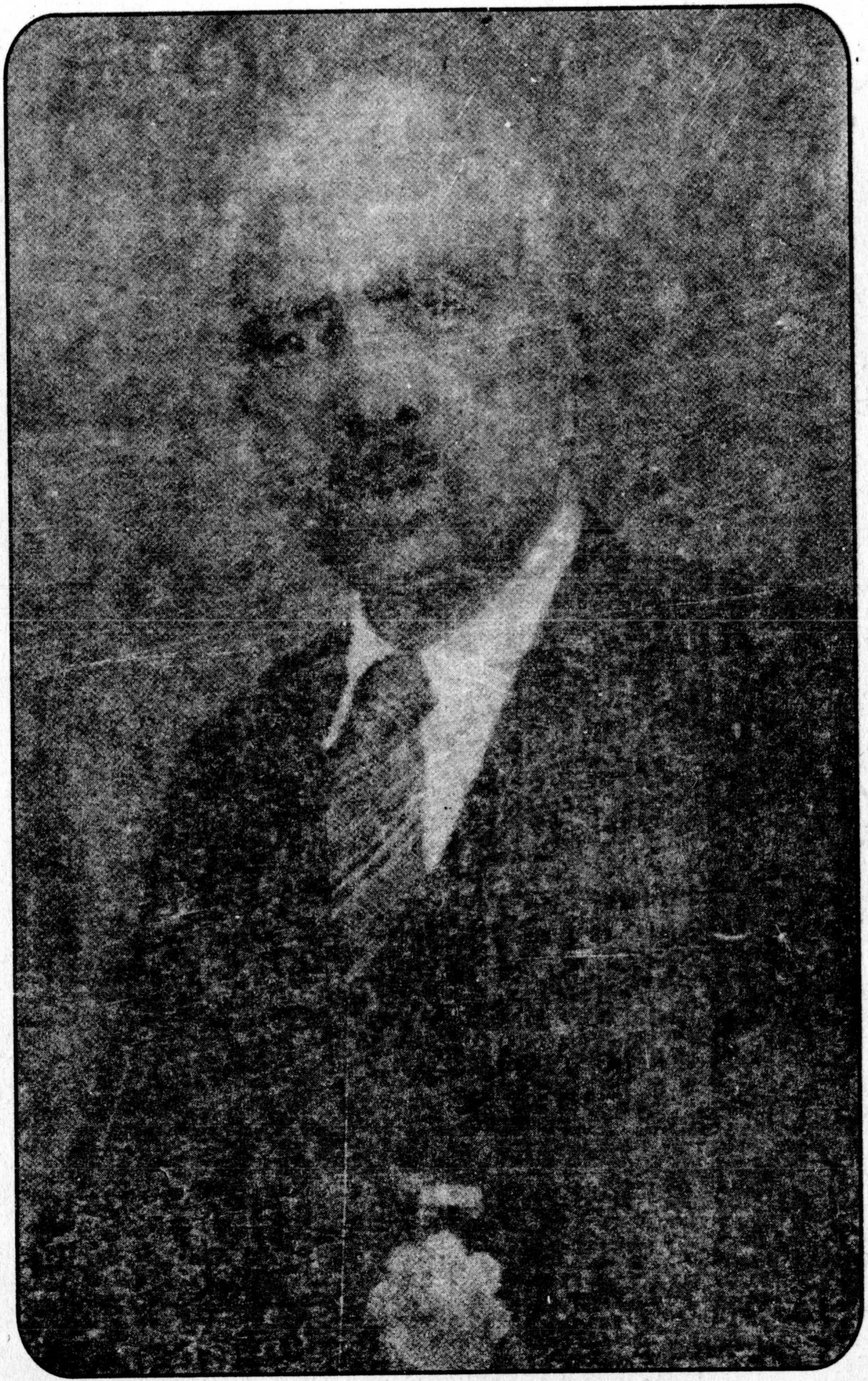
استاد قاسم با استاد شاکر در سفارت هند هنر نمائی مینماید



چو چنگ از هر رگم صد نغمه عرت فزا خیزد
اگر بخت افگند سر رشتهء وصل تو در چنگم



استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم



مرحوم استاد قاسم افغانی در اخیر زندگی



استاد قاسم با پسران و شاگردان خوشنواهی خود



استاد قاسم در دهلی با استاد وزیر خان و دیگر نوازندگان هندی دیده میشوند.

از دوست عزیز شنیدم

علی حضرت سراج الملة والذین روزی در حال ناخوشی در (برنده قصر استور) با مصاحبان
واهل دربار نشسته و (استاد قاسم) میخواند .
چون مزاج پادشاه ناساز بود و فغان بهم برآمده (قاسم) را گفت : بد میخوانی
گل لغت میکنی . روزت را میگذرانی ؛ این جملات را بخطاب و شتاب و
غتاب فرموده برای تادیب استاد (قاسم جو) قچین چارپانی گلیم
خواست .

باین تصادف ناساز سازنده و ساز گز او از مانده و زنگ همه کس
بطرفه العین اسباب لت و کوب مهیا ، و نسیحیان برای تطبیق حکم شاه
صف زدند .

اینک همین وقت بود که بر طرب غمی بارید و بر اهل طرب ماتم میکند .
اهل دربار با همه سراسیمگی حیران مانده بودند که استاد در زیر شلاق به کدام
مقام ناله خواهند کشید و ساز فغان را به چه آهنگ و آواز سر خواهند نمود .
در چنین موقع نازک و پرخطر طالع ناساز استاد یاری مددگاری
کرده و سردار مرحوم محمد آصف خان قدم خیرخواهی پیش گذاشته عذر او را

نمود و باین عبارات غفوش راسته می شد که : خراباتیان رفیق روزهای
خوشی و مجالس عشرت ما هستند و آنها که مانند کانه پینی بخوردترین صدمه موکب میشوند
اگر مانند مردمان سرپانی قچین کاری شوند شیشه شان بسنگ آمده و می شکنند
والله بسنگت ایشان صدمه اول صاف و نازک هم می شکنند .

از سنگت یکدل اینجا شیشه ها خوله شکنست

اگر این دفعه گناهش بخشیده شود عذر مافات را خواهد خواست و میل خاطر علم حضرت
خواهد خواند . امیر صاحب عذر سردار مرحوم را قبول فرمود انا نقچیان را گفت :
سمازوپد و منتظر امر دوم من باشید . گویند : قاسم . که هوش و حواس را
از دست داده بود بجای آنکه عذر تقصیر خود را میخواست گناه تازه دیگر کرد که قابل هرگونه سزا
خاصه در چنان موقع که شاه در مقام امتحان و عذر خوانان با همه استمان ترسان لرزان
یعنی : استاد با صدای حزین و لهجه غمین آلابی کرد و این فرد طعننا میز میرزا منظر را خواند :

بیمستی ز دنیا نه ز دین نصیب منظر

توبه فن بی کالی چقدر کمال داری

اگر چه قاسم این طعن را نفس خود زد و بنجد خطاب نمود اما وضع مجلس طوری بود که همه مخاطب (میرزا)
دانسته و عطل از سر همه بدر رفت زیرا تر دیدی برای سلاق کاری . باقی نماند .

از آنجا که شایان در عفو و اغماض همت عالی داشته و غیرت شان نمی گذارد که عفو را بجا از
بدل سازند بطور غیر محسوس با سردار محمد آصف خان مرحوم در کدام بحث دیگر خود را
مصرف ساخت و تا آخر روز ازین ماجرا یاد هم نکرد .

ولی استاد در همین مجلس از خواندن افراد بموقع و وصف الحال هوش و گوش سامعین را
به الحان و ناله های خود متوجه ساخته در ضمن همینکه گوشه خاطر امیر صاحب را دریافت فی البدیهه خوانده

گر خطائی سرزد از ما جای عذر نخواهیست

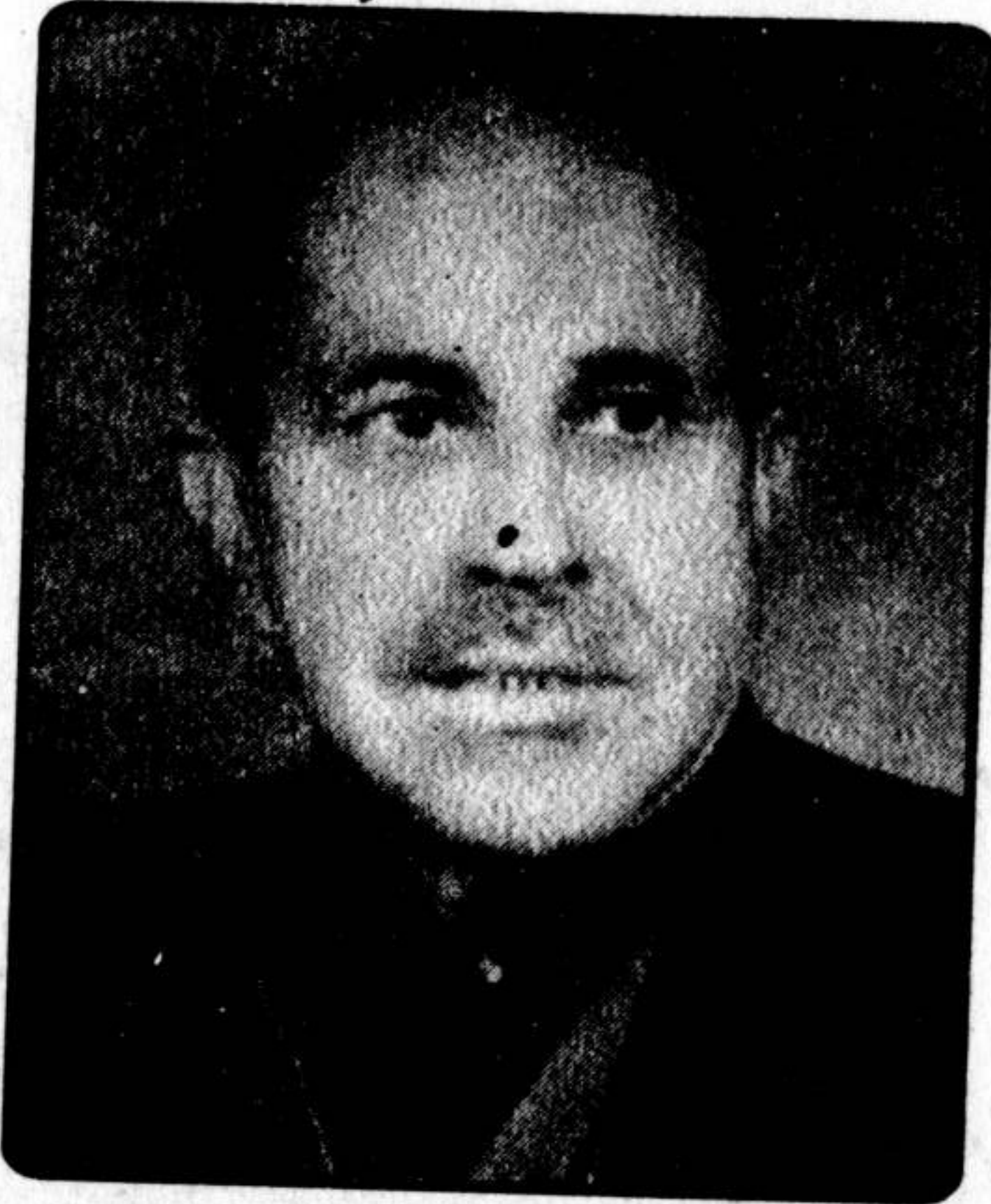
بمقرران نگاهت لغزش استماند

باستماع این فرد امیر صاحب را سروری دست داده استاد را مورد نوازش خاص فرمود
و مشت زری هم بروی شان نمود .

بدین ترتیب این مجلس بصورت یک مجلس سرور خاتمه یافت اما معلوم نشد که
نسخیان تا چه وقت استاده مانده و با چه قواره ازین معرکه بدر رفته باشند .

« گمگدای »

معرفی نویسنده



استاد غلام حبیب نوابی تیموریان

استاد غلام حبیب نوابی تیموریان فرزند غلام حیدر خان تیموری در سال ۱۳۰۰ هـ ش در قریه نواب کوت ولسوالی کوه دامن ولایت کابل متولد گردیده است. تحصیلات: در لیسه عالی سرای خواجه و دارالمعلمین خواجه ملا به پایه اكمال رسانیده است.

وظایف: چندی بحیث معلم و بعد به مطبوعات رونهاده و بالترتیب محرر و سرمحرر روزنامه اصلاح، عضو نشرات داخلی، عضو انجمن تاریخ، محرر و معاون مجله ژوندون محرر روزنامه هیواد، معاون و کفیل جریده اتحاد بغلان، معاون و کفیل جریده ولس، مؤسس و مدیر جریده آینه، معاون و مدیر روزنامه بدخشان، مدیر مجله پشتون ژغ، مدیر نشرات رادیو افغانستان، مدیر راپورترهای روزنامه انیس و مدیر طبع کتب،

عضو و بعد مدیر دایرت المعارف آریانا، مؤسس و مدیر جریده دیوه جوزجان، رئیس افتخاری سره میاشت جوزجان، مدیر جریده دهکده، مدیر مجله برید مخابرات، مدیر روزنامه بیدار ولایت بلخ، مدیر فولکور و ادبیات محلی، آمر عمومی اوقاف ولایت بلخ، آمر عمومی اوقاف ولایت هرات.

آثار مطبوعه: کوچه، نوابی و پسرلی، علامه سلجوقی، ملنگ جان، لعل بدخشان، حکیم انوری، آهنگهای محلی، دوشاعر همطبع، حکیم مزده و حبیب نوابی، گلپیز، گل های خیال، منزل خرقة، سالنگ، دیوان مخفی بدخشی، زن، مخفی بدخشی، ترانه های بیلتس، شاعره گمنام یونان، رابعه بلخی، عایشه دورانی، سلطان رضیه، محبوبه هرروی، گوهر شاد ستاره تابناک عصر تیموریان، افسانه گلها، مهستی، کودک از نظر بزرگان، مراد مرید در مورد بزرگان بلخ و جوزجان، کوه دامن.

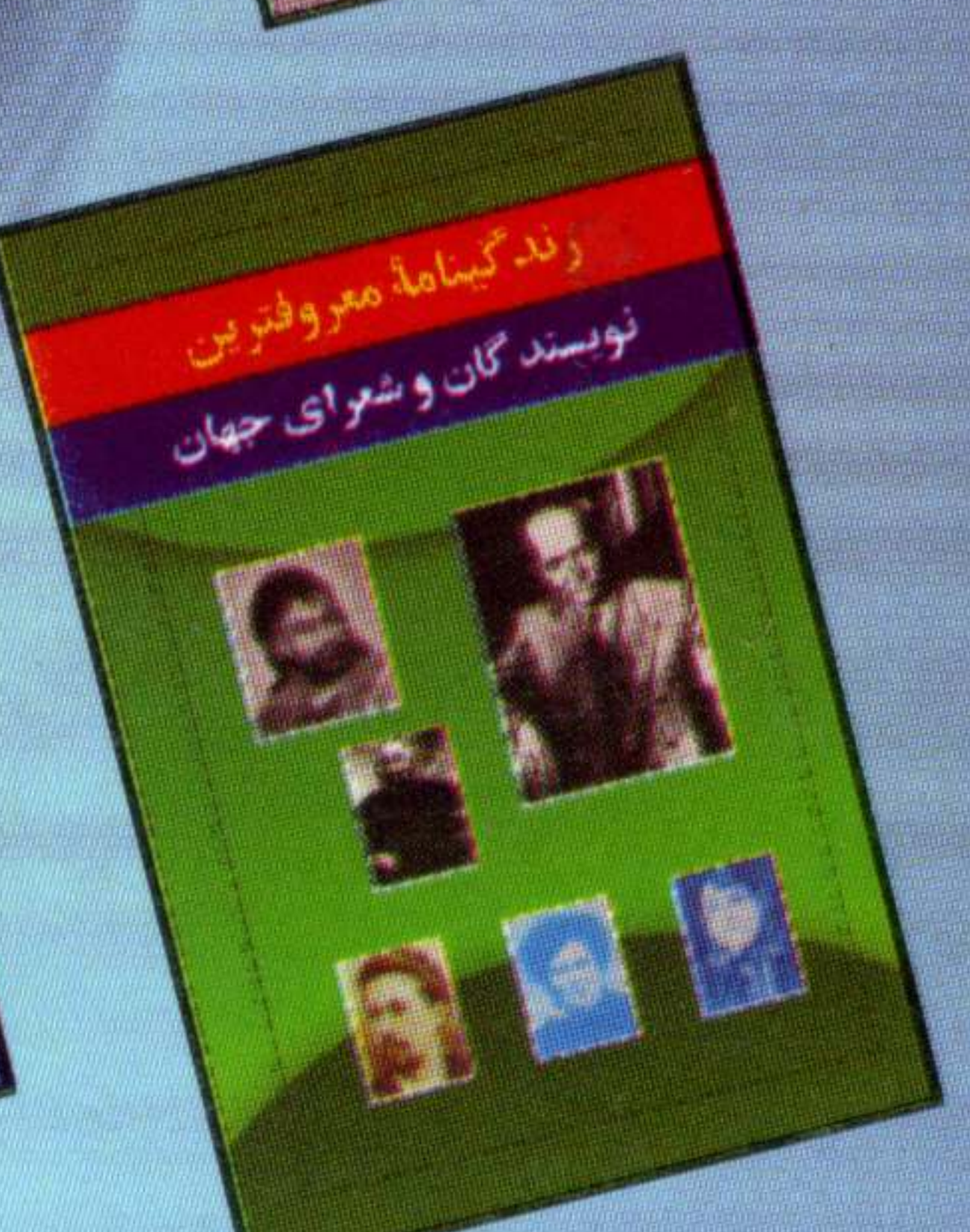
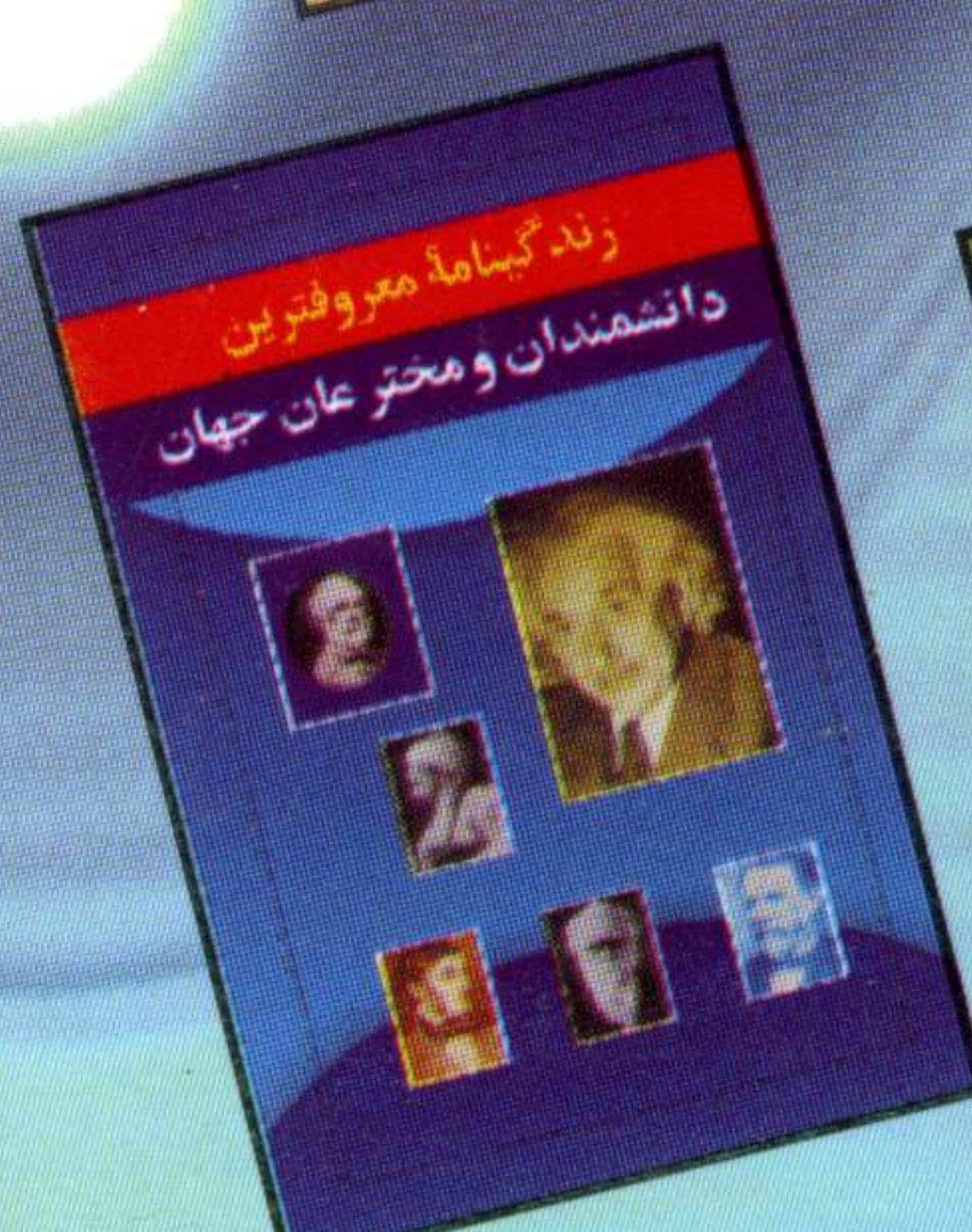
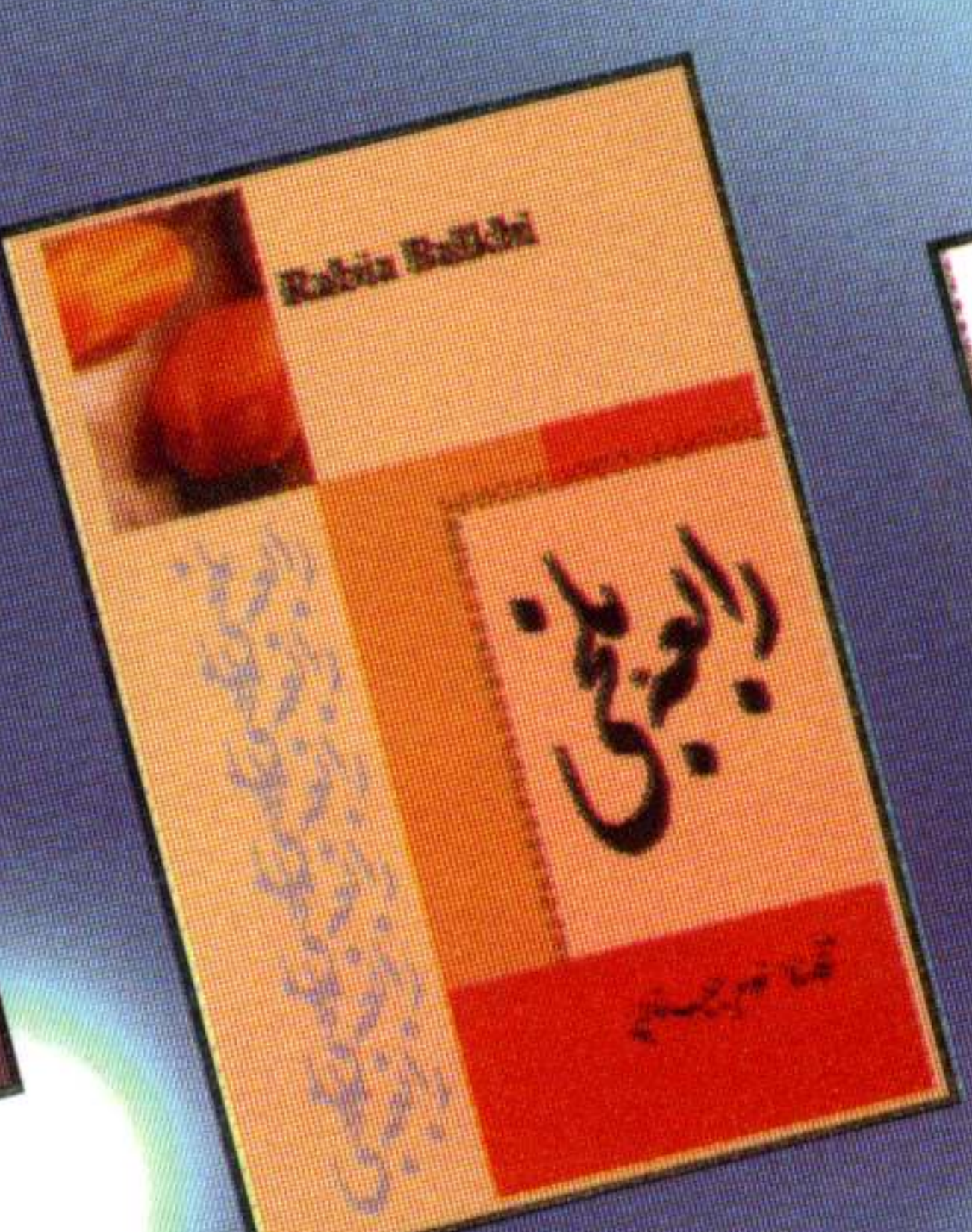
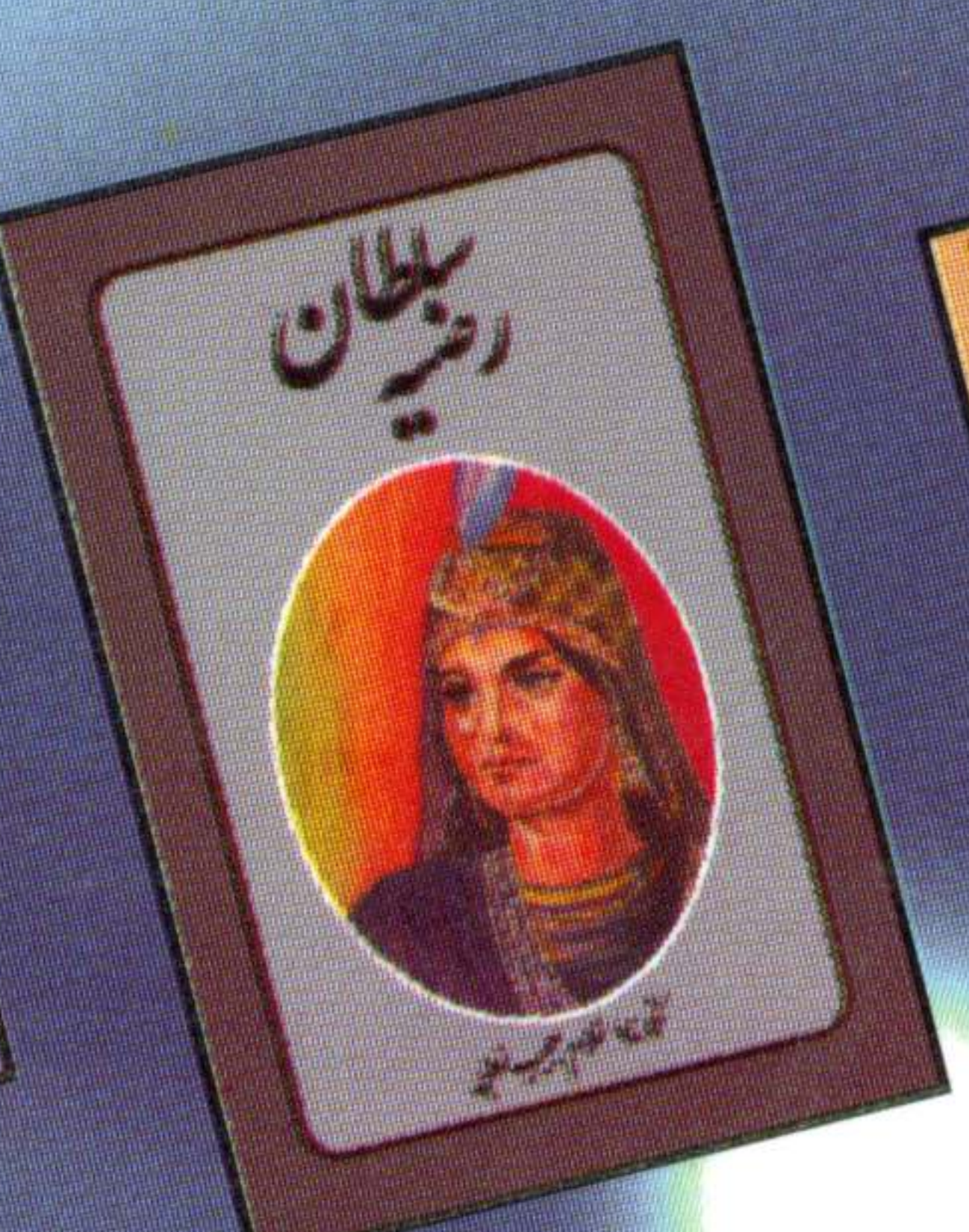
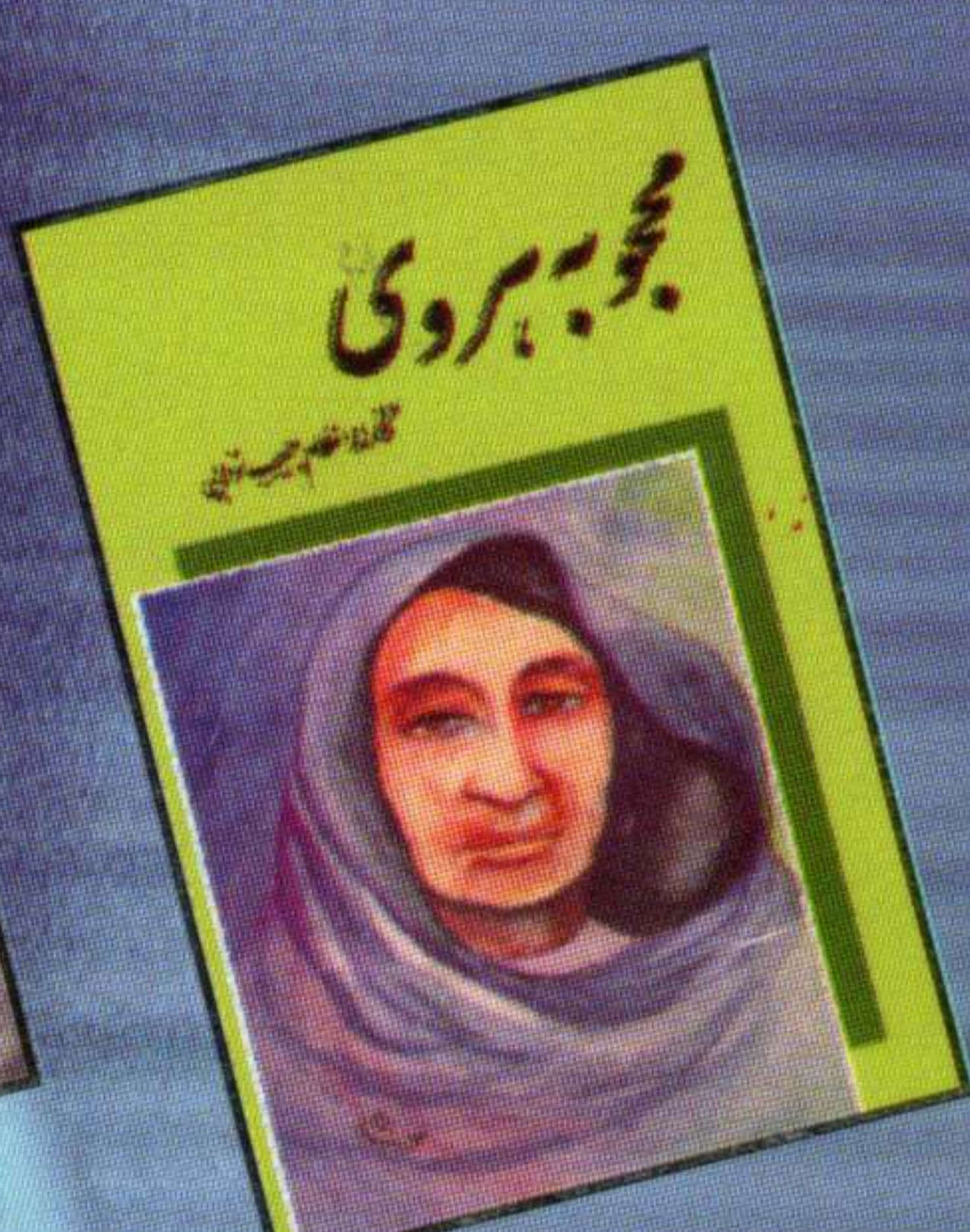
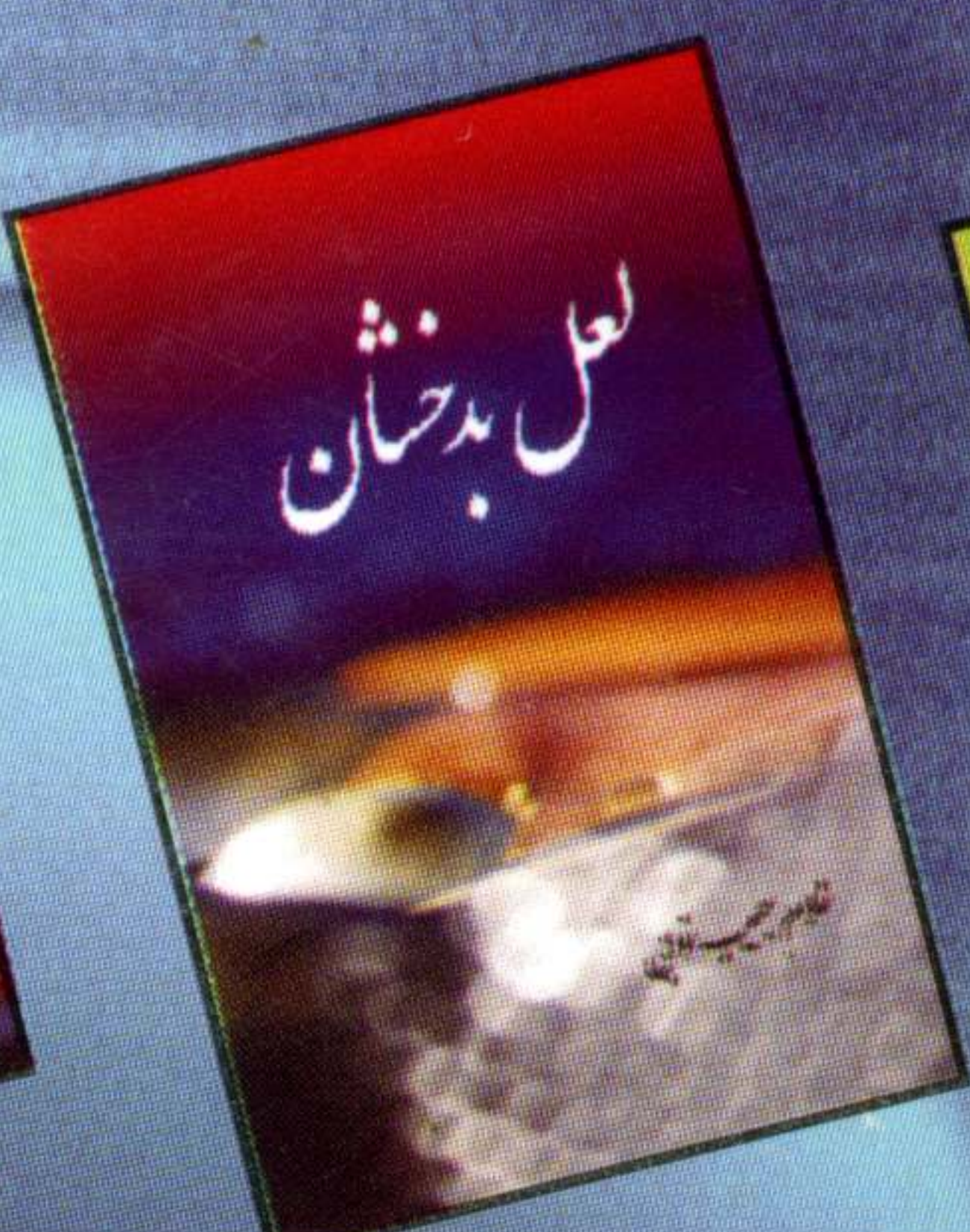
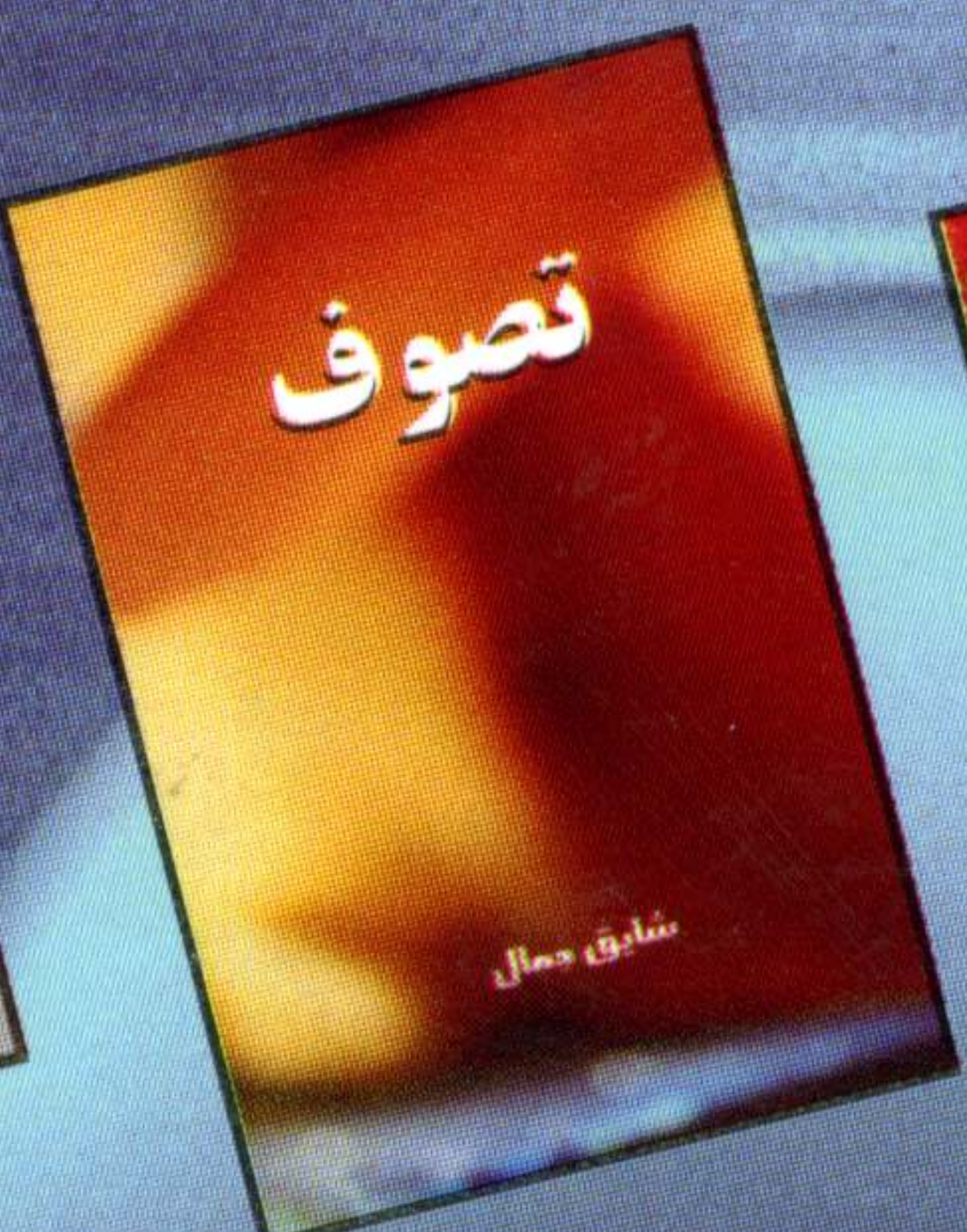
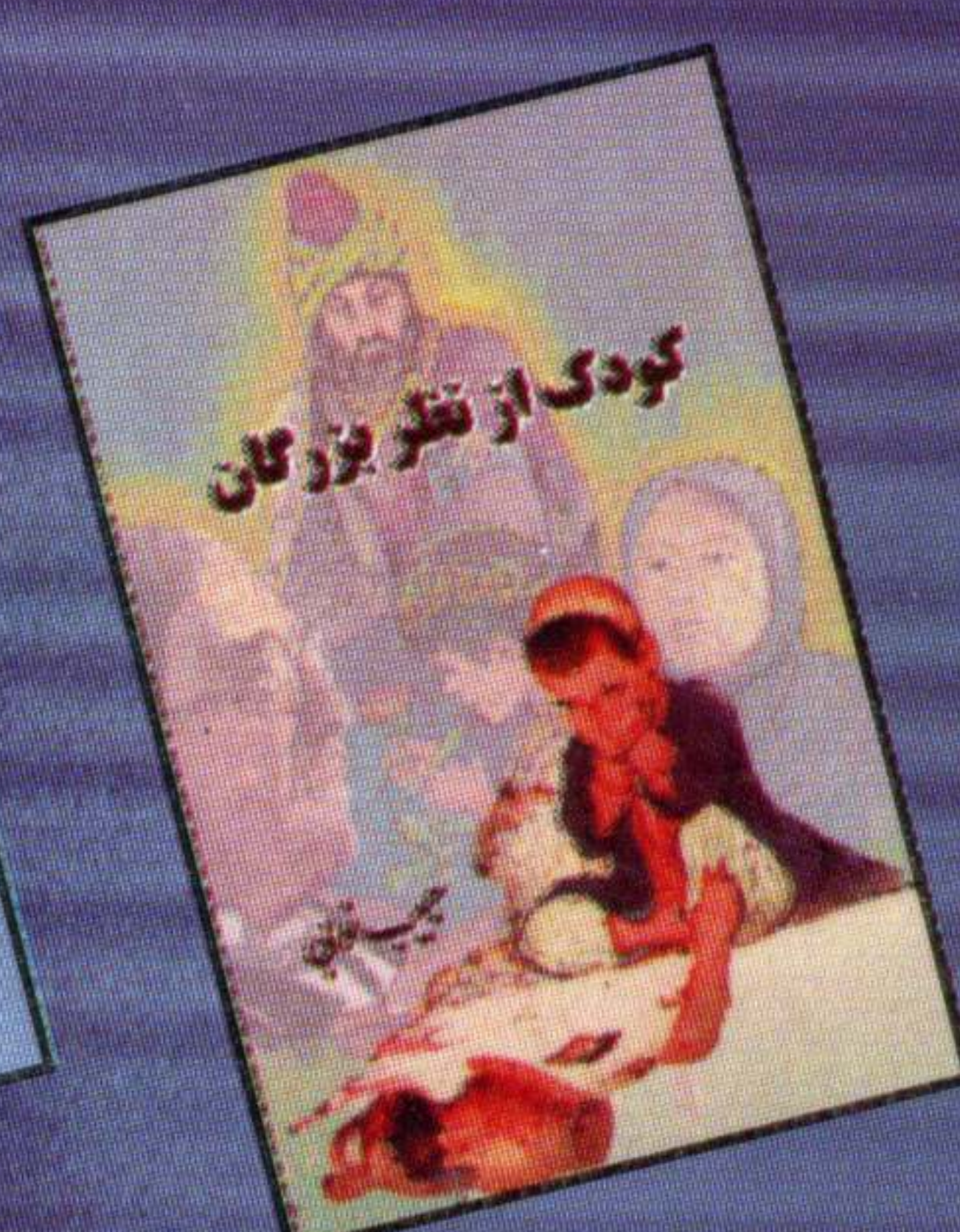
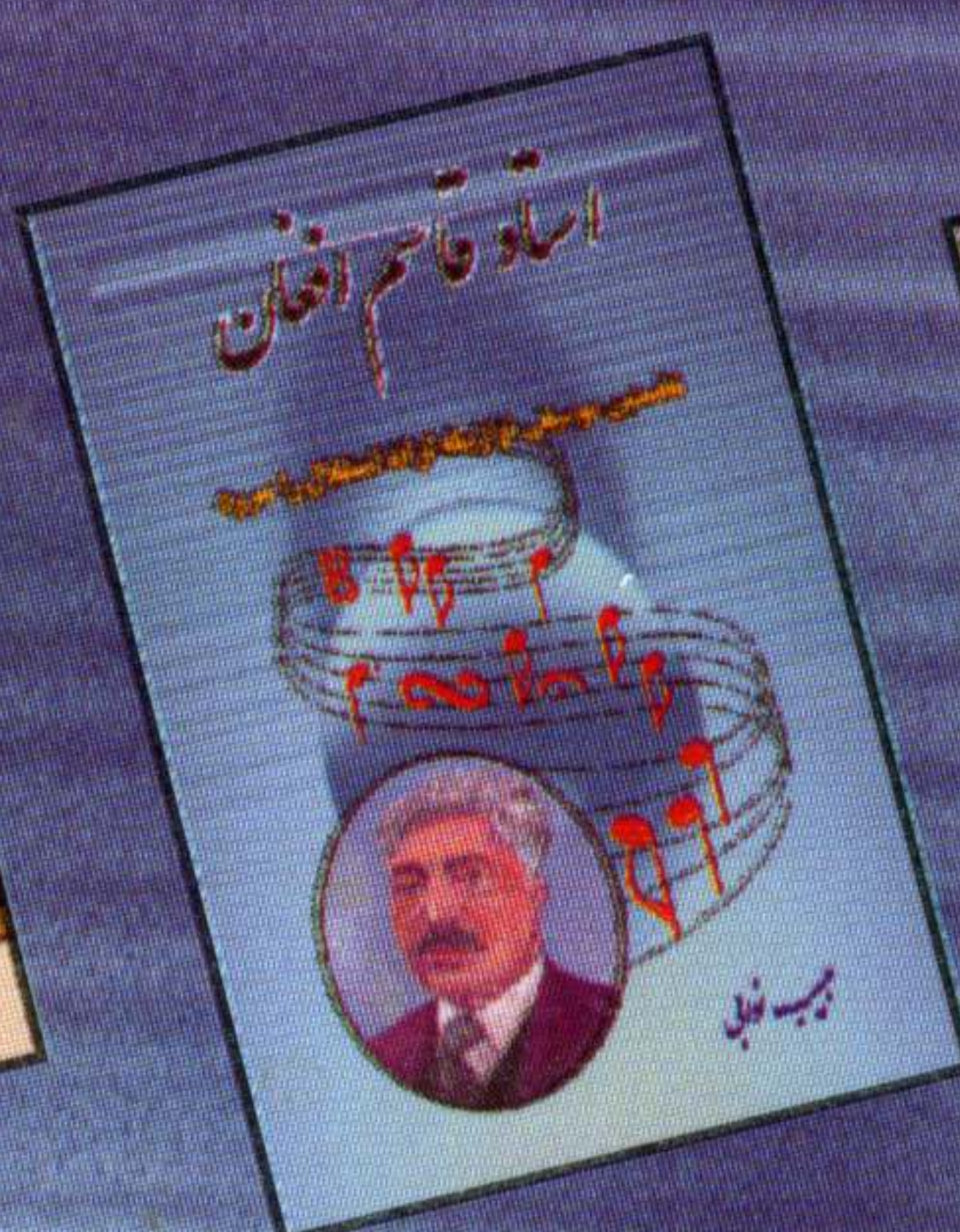
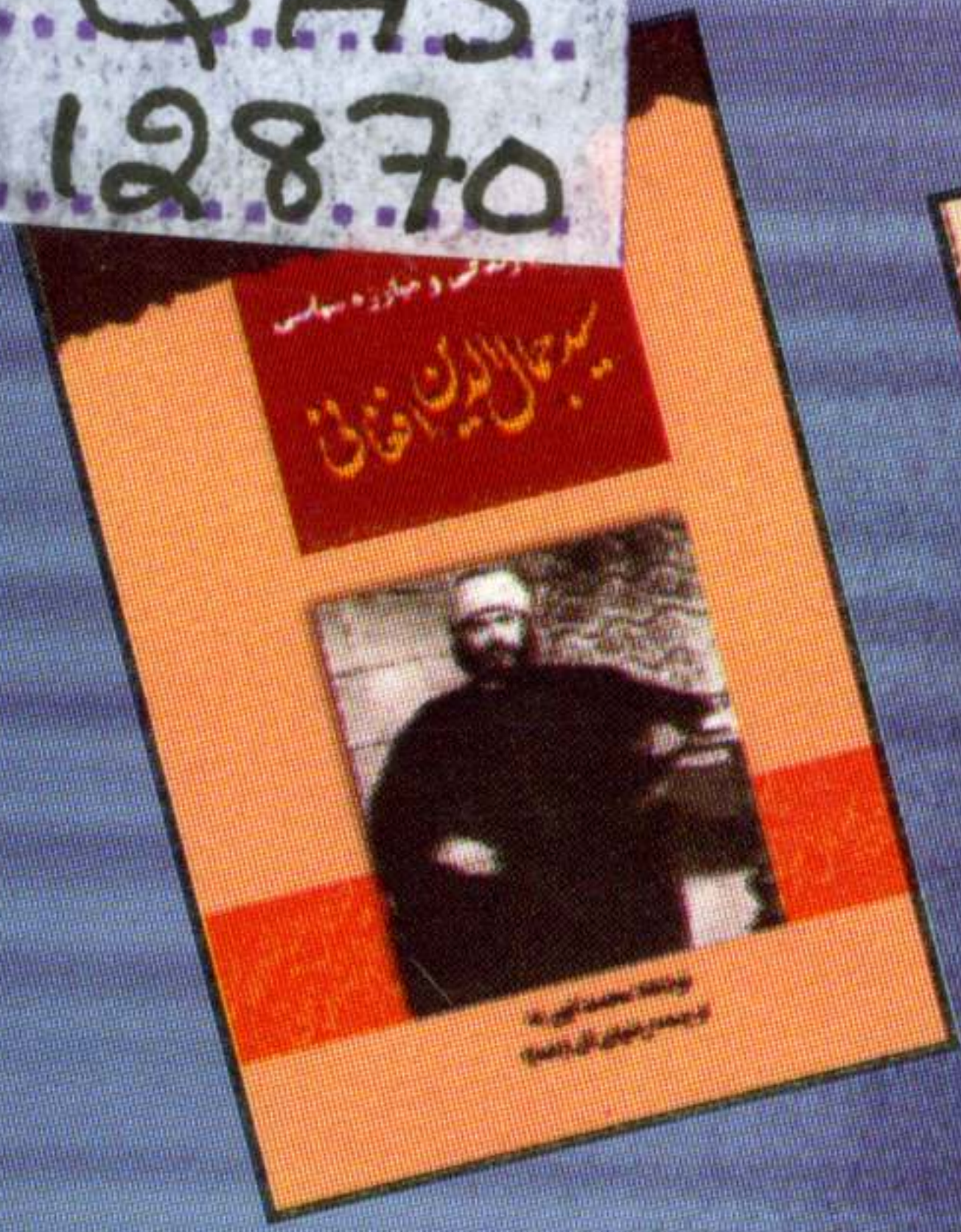
آثار نامطبوعه: کابل کهن، سیاهیکه سفید می سفت، ثمر قند، یازده سال در روسیه، ام معصومه، خدیجه جوزجانی، فاطمه بلخی، تاج نسوان، گدسته از گلشن بابری، ناصر خسرو، صدای صلح، شیخان شورانگیز، تاثیر زبان دانی بر سخندانی، گنج درویش انصاری (رح)، هجویات آثار علمی، امیر علی شیر نوای، در بلخ، مزارات اکثریت شخصیت های علمی و عرفانی افغانستان، سوانح اهل تصوف با اشعار شان، حیات باقی (رساله درباره یک عالم کوه دامن مؤلف یوسف و زلیخا)، صحف ابراهیم و موسی با شجره و شرح حال پیر پتان حاجی محمد سعید لاهوری (رح)، درود درویش انصاری (رح)، گلشن توحید، شیخ سعدالدین انصاری (رح) (گلچین معانی)، حضرت محی الدین چشتی (رح)، ایشان صاحب استالف، نوبهار بلخ و ... میباشد. مولف، مدون و مرتب و مصحح و گردآورنده کتاب و رسایل و داستان های سچه و لقه وطنی و محلی، نویسنده و شاعر صدها مقالات اجتماعی، ادبی، و ناشر چندین انتقادی و انتباهی، به زبان دری و پشتو تحقیقات درباره لهجه های ملی و محلی و جامع ضرب المثل ها چهار بیتی ها، لندی ها و غیره موضوعات حیاتی.

مسافرتها: عربستان سعودی، هندوستان و کشورهای آسیای میانه.

مدال و جوایز: مدال از اطلاعات و کلتور، جایزه ادبی از مطبوعات افغانی، جایزه ادبی عربستان سعودی، جایزه ادبی از رادیو قاهره، جایزه ادبی از رادیو تاشکند، جایزه ادبی از رادیو دوشنبه، جایزه ادبی از رادیو هند.

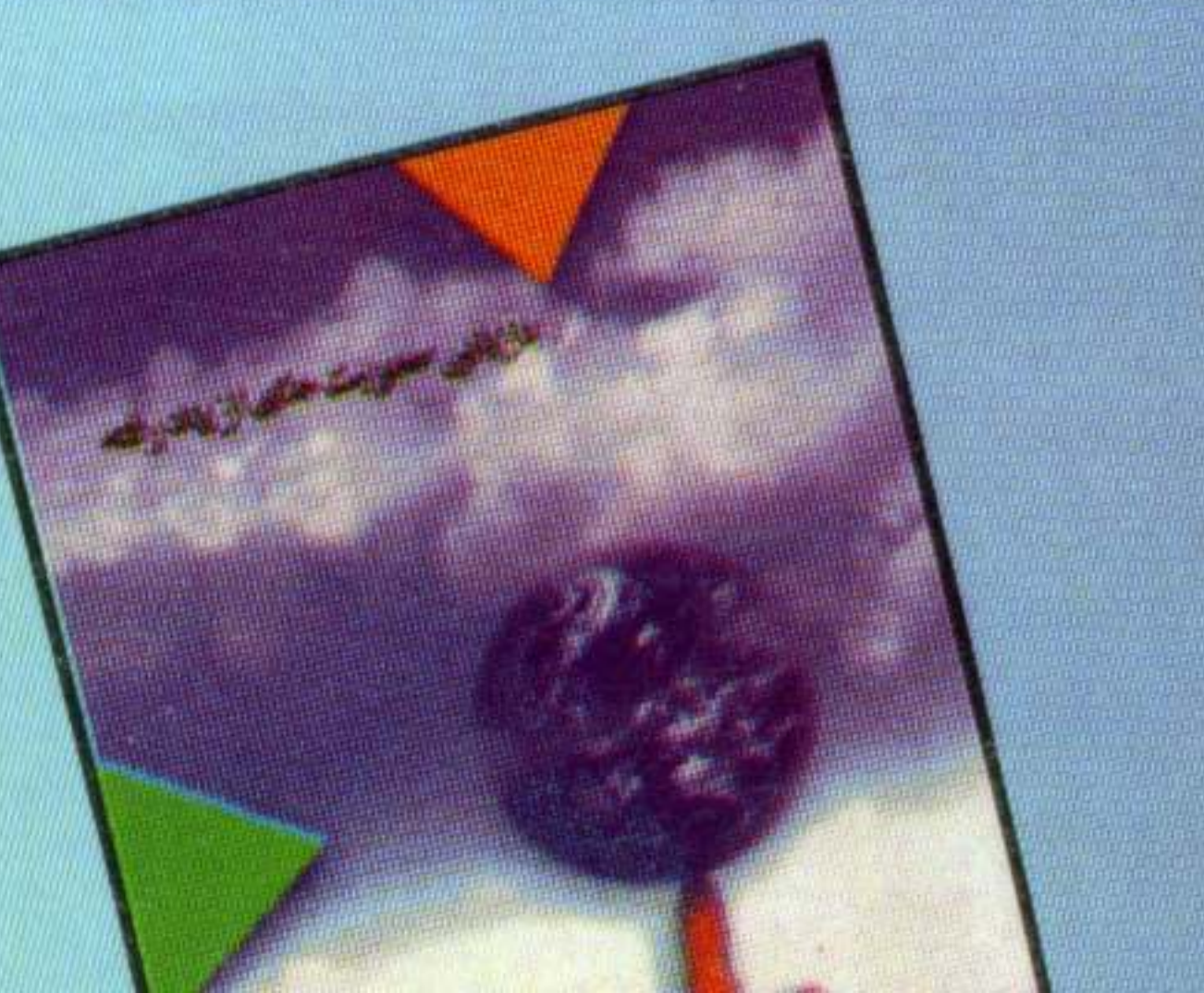
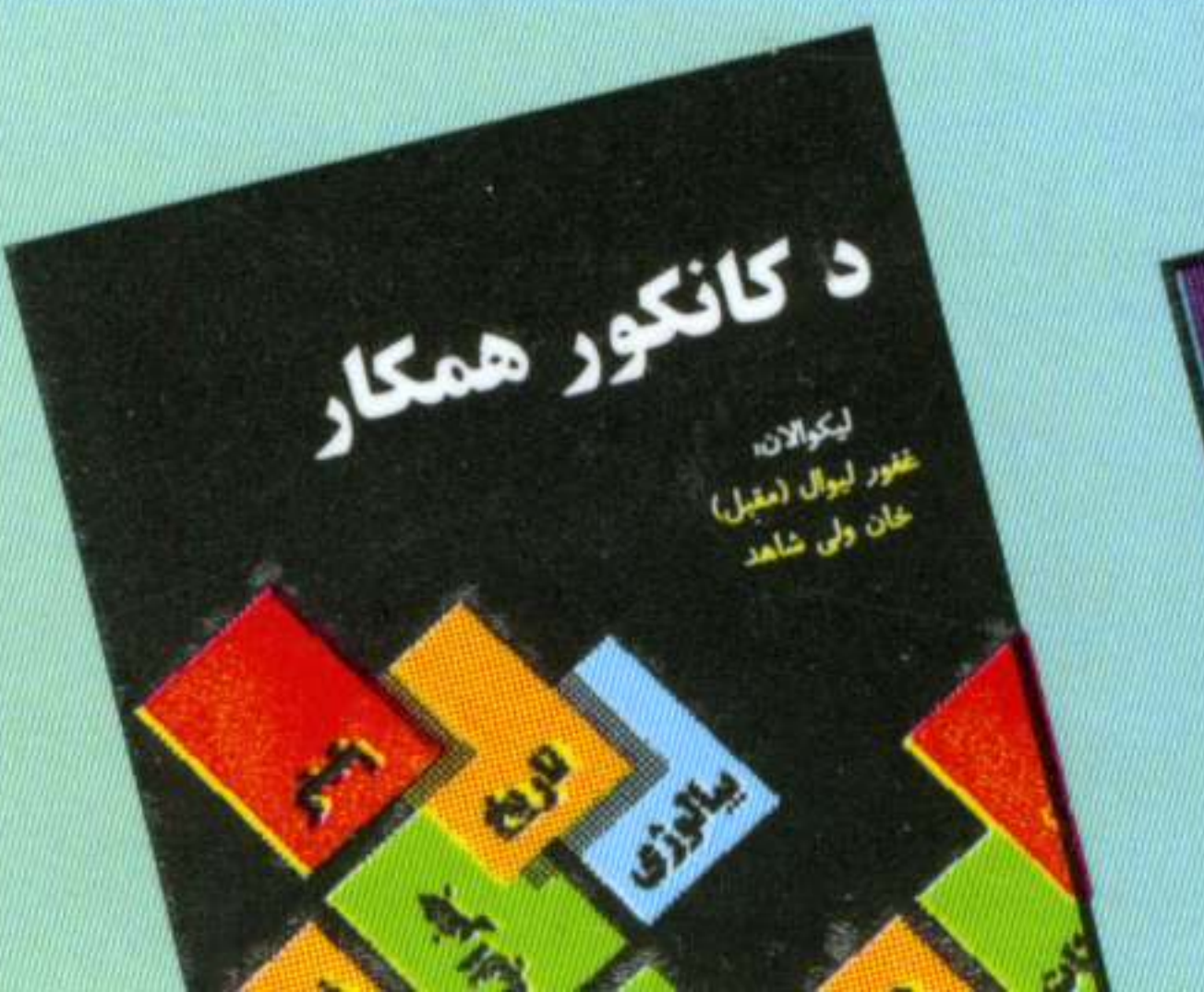
از مجموعه کتابهای تحقیقی و تالیفی مؤسسه انتشارات الازهر

ARIC
B
1.237
QAS
12875



مؤسسه انتشارات الازهر

آدرس: دهکی نعلبندی، قصه خوانی
پست بکس ۴۶۳ پشاور - پاکستان
E-mail: alazharco@hotmail.com / yahoo.com
Tele: +92-91-2564414



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**